

بربان المؤمنین علی مقام الفضلین

تألیف

مولوی احمد علی یوسف زئی

حقانی محبوب سبحانی مجد
بقالباطل الباطل کا زہوق

مضمار ناسوت شہسوار

سامی دیوان لاپوت پیتوب
سعدی زہر کف نامی سعرا می
خاک رمنور گنبد دوار بنو
سم الله

صیقل کہ ورات ظلمات
مزین آثار اشعار و

امامت مرشد زمرہ سلوک
اشف مکاشفا

غیبی حاوی معاملات
نہا المومنین

شیخ
فی المغنا

عقب السلام کہ در پر
لغفور

من تالیف محرم راز خفی و جلی مولانا مولو احمد علی کہ یکی از خدای داعی الی اللہ

و ہادی الی طریق رسول اللہ مولانا و مرشدنا حضرت اخوند صاحب اکبر صا

و مطبع جدید واقع مبنی طبعی صاحب اہل جہان کردید

و مطبع جدید واقع مبنی طبعی صاحب اہل جہان کردید

و مطبع جدید واقع مبنی طبعی صاحب اہل جہان کردید

و مطبع جدید واقع مبنی طبعی صاحب اہل جہان کردید



ع
260
م-م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَدَانَا هَذَا وَمَا كُنَّا

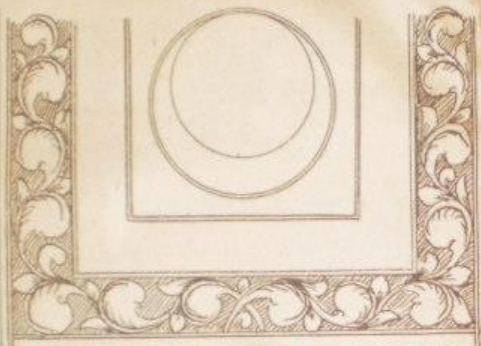
أَن هَذَا نَا اللَّهُ مَا
فَلَا هَادِي لَهْ وَشَهَادَةُ
لَهُ وَشَهِدْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَصَلَّى اللَّهُ
تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقٍ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ
أَمَّا بَعْدُ أَحْمَدُ عَلَى وَلَدِ مُحَمَّدٍ نَعْمَانُ الْمَعَارِ الْعِرْفَانِي قَوْمِ يَوْسُفَ زَمَنِي
سَاكِنِ الْوَقْتِ مَكَّةَ شَرِيفَةَ كَمَا أَرَضَيْتَنِي بَارِكَاةَ آتَانِ أَفْتَابِ هِدَايَتِهِ
عِرْفَانِ وَأَنْ دِيَاچَه كِتَابِ خَدَا دَانِي وَأَنْ بَدُوهُ بَابِ سَلَامِي اعْنِي عَارِفِ

حقانی محبوب بجانی مجد و ثانی حضرت عالی مرتبت فارس
مضمار ناسوت شهبسوار عرصه ملکوت نامی میدان جبر و ست
سامی دیوان لاهوت پیشوای کبرای عالیقدر ره نمای صغرای
خاک رمنور گنبد دوار بنور کراماته کاشف کنه اسرار بکشف مقاماته
صیقل که و رات ظلمات آینه کرامت مزیل آثار اشرار بیدایت
امامت مرشد زمره سلوک ناصح فرقه ملوک کاشف مکاشفات
غیبی حاوی معاملات لایبی اعنی جناب صاحبنا و وسیلنا
اللہ شیخ المشارق و المغارب شیخ عبد الغفور سلم اللہ الشکور
چنان میگوید مخفی نمائند بجمیع اهل اسلام که درین زمان قوم
ضالین المضلین و گروه دجالین و ملحدین و فرقه و بابی بین مبتدعین
که خود را موحدین و مهاجرین و مهدیین می شمارند و جمیع
مسلمین را مشرکین و مبتدعین می پندارند بنا برین از بلادشان
خود را فرار کرده سکونت در بیت اللہ شریف گرفتند و
در مسجد حرم اظهار مذهب خود را به یک از اهل علم قوم افغان
نمودند که یا رسول اللہ گفتن شرک است نام پرده شده و از اهل عرب

گرفته بنزد علما اهل سنت و جماعت که عبارت از شیخ العلماء
صاحب و جناب اعلم العلماء مولوی رحمت الله صاحب
هندی و افضل الفضل و انجبا جناب ملا شکر صاحب
سیمانی و غیر ذلک از علما حقا فی استغاثه کرده و ایشان را
غیرت دین در پنبه دل چسپیدن گرفت این سخن را بنزد حاکم
الوقت بادشاه ترک دام حکم رسانیدند نام برده را نیز همچنان
حالت دست داد کولسان خود را با ایشان کرده که قوم ضالین
را گرفته بنزد شیخ الہنود و بدین بعد از آن چهار کس و بابی را گرفته
معش بود پیش شیخ الہنود حضرت شیخ محمد حسن صاحب
سندی بر ند نام برده با ایشان فرمود که بگوئید یا رسول الله
آن گزاه یان و بدیکشان بجا میاروی الله کل حول و لا قوۃ الا باللہ
گفت نام برده بدست خود چوب گرفته هر قدر که میزدند تا بگویند
یا رسول الله او شان از روی عناد میگفتند لا حول و لا قوۃ الا باللہ
تا بجهتی زدند که از زبان ایشان نام برده و در جیب فرستادند پس از آن
بجای آنکه مقرر سیدنا شریف صاحب ازین واقعه رسانیدند

جناب شریف صاحب فرمود که علما او شان را نیز گرفته و در جیب
اند از یہ تا که خود را از او شان پرسان و استفسار نمایم فردای
یوم او شان را بحضور خود طلبانند پرسید که شما یان و کلام
مذہب سید علما او شان اظهار نمودند که خدای تعالی در
فرقان حمید و قرآن مجید اطیع الله و طیع الرسول فرموده
اطیع الخفی و اشیافعی نظر نموده میان چگونگی مذہب اختیار کنم شریف
صاحب را نیز آتش غیرت دین در پنبه دل چسپیدن گرفت
بی اختیار شده بشت و دستهای گرفته تا بجهتی آن طایفه مردود
زدند که انگشت شریف صاحب شکسته و شهادت یافت و آن گروه
لعینان و بابی را در جیب و قید و زندان سخت مینہختند و منہجر
ماجره در زیر تحریر و تقریر بنوک قلم فیض شیم آورده برای اطلاع ساختن
ملک البرین و البحرین و خادم الحرمین اشرعین فرستاده از انجا
جواب با صواب و فرمان واجب از اذعان از سلطان سلطان
مالک لرقاب الامم خاقان الاعظم چنان رسید که حکم شرع
شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر این قوم جاری و ثابت

فرمانی تا درین چراغ عالم و سراج جهان نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قصور واقع نشود بنا بر این که قتل در زمین حرم شومنی و بی ادبی
 میدانند حکم بر فرار و تاراج قائلین این الفاظ شنیدند و ندوگان
 تا که عبارت از دوازده بیت و پنج کس است در مذنب امام ابو حنیفه
 صاحب رحمۃ الله علیه و امام شافعی علیه الرحمه مدخل و داخل
 گردانیدند و بغیر از فقہ شریف دیگر چیزی ننمودند و بخوانند اللهم انصر من
 انصر الله من و اخزل من خذل الله من این شتهار بنا برین است که فرمود چنان
 ماهر چاکه باشند و شعنی و سر زش و عداوت و عناد از برای چشمت
 و رضامندی خدا و رسول مه و برادران اهل ایمان کرده باشند
 که ایشان لشکر دجال بعین هستند و بخبر صادق بخبر این دین خود
 در آخر زمان باین فرقه دجالین در تمام احادیث نسبت کرده گفته
 که لشکر دجال بعین این قوم خواهد بود و این گمراگان خود را مهدیین
 می پندارند و اعوذ بالله من اعتقادهم و اقوالهم و اعمالهم فقط



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي اختار لنفسه الذوام والحكم بالموت والفناء
 على الخواص والعوام وسأوى في التراب بين الملوك والفقراء
 فسبحانه من عذيق الاضنام ومن مليك لا يرام ومن منكبر
 لا يجوره الاثقام خلق السموات والارض وصاينها فاستقام
 ثم استوى على العرش متفرد بالبقاء والدوام ونشهد ان لا اله
 الا الله وحده لا شريك له الملك العزيز العالم ونشهد ان سيدنا
 ونبينا وحبينا وشفيعنا ومولانا محمدا عبده ورسوله
 صلى الله عليه وسلم صاحب الناج والمعراج والبراق

والمقام وافضل الانبياء عليهم السلام صلى الله عليه وعلى
 اله واصحابه الكرام وعلى المجتهدين الماضين العظام
 وبعده لا فيقول العبد المذنب المذنب الى رحمة الله رب
 العالمين بل لا شيء في الحقيقة المسكين احد على قوم
 يوسف زنى ساكن مكة الشريفة زاد الله تعالى تكريما
 وتعظيما في زمان حضرت شيخ الاسلام والمسلمين قطب
 الاقطاب غوث الاعنات سلطان العلماء الكرام
 رئيس الاتقياء العظام صاحب المنافذ والشماعات و
 الصمام ذي القدر والاحترام المجاهد في سبيل الله
 فناء في الله شيخ الشريعة والطريقة والحقيقة والمعرفة
 قدوة السالكين عمدة الفاضلين پيشواى اهل يقين
 زين العارفين حضرت شيخ مولانا ومشدنا وها دينا
 ومحمد دينا ومسيلتاني الدارين در علوم مظاهر مثل
 مظهر ودر حقايق باطن مثل جان ارفع وستر جناب ولايت
 نائب قدسي الاقطاب سالک کامل عارف مکمل مخزن مراد و حضور

حضرت شيخ عبد العفو سلمه لشكر صاحب اسيف والقلم قاتل
 الكفرة والبغاة وعبد الصنم ادام الله اقباله وقاض البركاتة اللهم ارزقه
 طول العمر والعافية والبقار اللهم افتحه فتحا جيبنا اللهم الفرة نصر اعزينا

شعر

آفتاب آسمان علم فضل و رعدین	مقتدا اور بنما صاحب عالم العارفين
معدن اعلیٰ کو یاد کہستان مواد	باطل و کردہ در شیب معانی انجین
حامی دین محمد نجاتی جمل علوم	قاتل اعدا دین حارس شرع مبین
اختر برج شریعت در درج معرفت	واقف بر حقیقت خاتم دین الیقین
رمز و ان کنت کذا کاشف اسرار	حامل الفقر فخری عالم علم الیقین
دست جو در عود الوثقی تبہ جافان	دشمن مرشد آن فیض اجل المین
جامی آثار بدعت قانع نبیان کفر	ناخضو ما شرکت رافع اعدا المین
سالکان راه حق را بر درش بر دم	میرسد آواز طیبتم فادخلوا باخلدین
در ریاضات عبادات کلمات کمال	نادر العصر است ایندم در بند دین
در کلمات خوارق شہداء آفاقین	خاطر دینہ و خراسان شریعہ کمال
کشت از زمین بزم و مش کوہ و محو مواد	مثل فر دوس نغم و جنت خلد بر دین

بست در تملیق چو اکثر از اهل
آلوده و اجر او شرع و توقیر و بر جلال
کر طرف پستانش بنده و در حق

بر مس قلوب قلوب قاصد و بر تنه
باو فیض شامل بر خاص عام و مؤمنین
لیک یارش بی بر خاک یا الیچین

و لہ ایضا

را تہ آمد ترش و صلب چو جان چشیدن
رہ بار یک نکلستان نصار بود گفتہ
آتش و زنی بر لب کبر و دوس محو قصد
فرو گدشت آن حضرت طریح سیاحتش
ز حال کونسل آید یکایک و مچہ اگر شد
نصارا رہنما و اوقام ز حال زین
رفور چشیدن زان کج خوشی گفتن
بمید شہادت غریبان بکشد گفتہ
آنکار ترش خوشش بر کنگہ بر زبان
سازد حق آفتاب می نور افشان آید
سرفراز و جوسف عقاد را انشا و

الا یا ارمیا است اقی اور کا سا و تاملہا
کہ عشق کستان نو و اولی از کجا
نقد جب و شکنجہ چرخ خون فکدہ و لہا
کہ سالک بخیر نو و ذرا رسم منزل لہا
انسان کن خداون مارگز و سازند مضامین
چرخ فریاد میدار و کہ بر بندہ محملها
کجا دانند حال نابکسا را در سلطہا
منی مانق من توی دغ الدنیا و اہلها
آنکو اوصافش نمی آید بتقریر بیان
از جبین می تابدش نور و پنج شیدا
خوش ترش و مرش بان کشتہ خوش بیان

در شریعت تقیم و طریقت الیقین
نوح چشم مؤمنان کلین چشم مرتین
در سخاوت عالم طایر و در شجران کلام
تغیبل یا ولی اند سوا لے
خدا را یا ولی ذات عالی
یقین کشتہ کہ بستی قلب شاد
تو شبای بر سر ابدال او تاد
وجودت آیت از رحم اعلی
شہ شمع نبی از تو مہا ہے
بشرق غرب و شن کشتہ مات
تو غوث وقت هستی با کبریت
بطا ہر نام پاک حرز جانست
چو کیم مدح کین شیخ زمانست
بمحض اطفاف بیتنامی و او ر
نمایم کشتہ از صدق صدا و

و حقیقت و برین معونی ہم گزینان
خازنی شمشیرین قلیم بر نگزینان
جادویش را اندادہ و جہان فرشتہ
اغش یا غوث امدادی بجالے
بکام اہتد ارشاد و اعلی
جہان از فیض رشادت آباد
غلامان تو از قیہ و غم آزاد
بکام فقر شاہ ولی سپاہ
سیدہ و فیض از مہتابا ہے
منور ربیع مسکن از پیامت
خدا دار و ترا ہر دم سلامت
بباطن با فیوضات روانست
ایام و وقت شاہ خار فانت
بجد و ہر صدی باشد مقرر
بجد و وقت ما ہستی تو ظاہر

چو جاری لنگرت هر جمع هر شام
 زبند سندان کابل روم هم شام
 نگاشت بی نواس از دتوانگر
 ز ذره مینمایه شمس انوار
 ندارد اگر کسی این نکته باور
 انصاری آنکه او هست شاه کافر
 میا کرد بهر جنگ لشکر
 غرض به ماه شد جنگ کم بیش
 نمایان شد تر افتخار الهی
 ز بس در معرفت با غرور جانی
 چو شان جهان را بنده کرد
 و مانی فرقه را شرم بنده کرد
 چو یک طایفه کوشه بد و نامی
 شنید پی چون تو زمین سان اضطراب
 غرض مضطر شده علما و دین کار

فرا هم آمده هم خاص هم عام
 بیابند بحر فیضت جمله کنی عام
 مس مقلوب و لهارا کند زر
 بحال یکسان نقد بنگر
 نمایم بنی این قول شهر
 بسا سامان ز تیغ تیز خنجر
 مقابل از خودی خود برابر
 گشت تنگ انگریز به اندیش
 به خواست شکست آمد تباهی
 گریزان شد ز تو باز این سپاه
 تو شرع مصطفی را زنده کرد
 غلط بل بخیشان را کند کرد
 بهرین احسن افکنده خرابی
 نمودی جمیع علما با شتاب
 بغیر شرع دیدندش چه سراسر
 کفر و کفر و کفر

غراهم آمده هم خاص هم
 بیابند بجز فیضت جمله کن
 مس مقلوب و لهارا کن
 بحال یکسان نند بن
 ظالمیم بنیسی این قول را
 بسا سامان ز تیغ تیز خ
 مقابل از خودی خود به
 گشته تنگ انگیز به
 بیخو اشتیقت آمده
 گریزان شد ز تو باز این سپاه
 تو شرع مع طفلی رازنده کرد
 غلط بل عیثان را کنده کرد
 بین احسنه افکنده خرابی
 نمودی جسع علما باشتیاق
 بغیر شرع دیدندش چه سر

بنظری

بکفر شکی سبیل نبشت و چار
 بخت معرفت چون تاجدار
 بدست هر دو تیغ شرع و دار
 زگر دشت سالی دوران پایا لم
 ز دست رنج غم اندر عالم
 ز تنها زار و مسکین و حقیرم
 قضا کرد بر من دوشهرم
 چه نزدیکت رسیدم از ده
 ز انوار تجلی ساز پر نور
 و ان فرامطالب دین دنیا
 ز ممد فرشت تا عرش معلی
 نیاز می آمد از بهر نظم
 بحال بنده مسکین آشم
 فرستادند در قریات و معاصر
 عجب دریای فیضت گشتید چار
 رسیدم بر درت اینک بزار
 چگویم آنچه پرسیده بحالم
 ز دست مفلس درخت عالم
 بدست نفس شیطان بهم بر
 ز پا افتاده ام شود سنگرم
 ز جام فیض خود کن مت مخمور
 نما ویران باطن بیت معمور
 مذکر کن بذکر ذات مولا
 مجتبی کن مجتبی کن مجتبی
 کند زاری ز دست ظلم اظلم
 ترحم یا ولی الله حرم

و رتبت هذا الكتاب على اربعة ابواب في بيان اهل
 الكفرة والمرتاب وسعيت في الدين الى غاية التحقيق

في رد اهل البعد واهل الهواء والبدع والزناديق
 وسميته بدهان المؤمنين على عقايد المضلين
 الباب الاول في بيان عقايد سيد امير ساكن كوثه
 وثبوت تكفيره وتزندقه مع شواهد ما وبيان فضائل
 الشهادة في اول هذا الباب الباب الثاني
 في بيان قبول الشهادات على عقايد سيد امير
 المذكور هل تقبل امر لا الباب الثالث في بيان
 قوبة الزنديق هل تقبل امر لا بينوا وتوجروا
 الباب الرابع في بيان التاكت والمشكك والمتلبث
 في تكفير سيد امير وتوابعه ومعاونيه ومواكليه
 الباب الاول في بيان عقايد سيد امير ساكن كوثه
 وثبوت تكفيره وتزندقه مع شواهد ما وبيان
 فضائل الشهادة كتاب الشهادات بعد كتاب ادب
 القاضى وبينهما المناسبة اذ القاضى في قضاء يحتاج
 اولاً الى شهادة الشهود عند انكار الخصم ثم ان

محاسن الشهادة كثيرة وفضايلها عزيزة ومنها ان
 الشهادة صفة من صفات الله تعالى الذاتية قال
 الله تعالى شتم الله شهيداً على ما يفعلون وقال
 الله على كل شهيد ولا يشك عاقل في حسن صفات
 الله تعالى كالعلم والقدرته ومنها ان مبنى الشهادة
 على الصدق والصدق حسن المعنى في عينه بحيث لا يقبل
 النسخ ولا يتبدل حسنه في وقت من الاوقات ولا يشك
 في حسن شئ كان حسنه لذاته اذا الشهادة ليست الاخبار
 بصدق عند القاضي وكانت الشهادة حسنة لذاتها
 بحسن الصدق لذاته فان قلت كم من خبر صدق هو
 منهى عنه فلو كان الصدق حسناً المعنى في عينه
 لما ورد النهي وذلك كتركيب النفس والغيبة قال الله
 فلا تزكوا انفسكم وتزكية اخبار عن نفسه بما يجهل له
 هو فيه وكذلك الغيبة قال الله تعالى ولا يغتب بعضكم
 بعضاً والغيبة اخبار عن حال رجل بما يشينه الذي هو

معه هم خاص بهم عام
 فيقتت بجملة كني عام
 ولها ركنه زر
 ساكن كوني
 لها وبيان
 ب الشايف
 سيد امير
 الثالث في بيان
 لا بينوا وتوجبوا
 والمشكك والمتلبس
 بعه ومعاونته وموكلته
 عقايد سيد اميرها كني كوشه
 معه مع شواهد لها وبيان
 بالشهادات بعد كتاب ادب
 ناسبة اذا القاضي في قضاء يحتاج
 ورد عند انكار الخصم شمران

صادق فيه لانه لو كان هو كاذبا فيه لمكان بهتانا
وزورا لا غيبة قلت انتهى في تركية النفس بسبب
تضمن معنى الاعجاب والتفوق على الغير بذلك و
الا فالتركية تحسن في نفسها من حيث انها صادقة و
الشيء يحسن في ذاته فاللهي عنه بسبب ما يقتضيه به
فكان انتهى واجعا في الحقيقة الى ذلك الشيء المقتضين
به لا الى الشيء الذي هو محسن في ذاته حتى انك اقولت
لا فصل الا وانت خاشع فاللهي وان كان مضافا الى الصلوة
صورة لكن هو في الحقيقة راجع الى ترك الخشوع فان
الصلوة ليست فهي عنها بل ترك الخشوع منهى عنه وكذلك
في قوله تعالى ولا تستبوا الذين يدعون من دون الله
فيسبوا الله عدوا بغير علم وانما خفي عنا عن سبب ما يدعون
دون الله بسبب شيء يقتضيه به وهو سببهم الله تعالى
حتى ان تركية النفس اذا لم تتضمن ما قلناه فهي غير منبهة
قال الله تعالى خبرا عن يوسف عليه السلام فاجلعه على

خزان الا ورض انه حفيظ عليهم وكذلك في غيبة الله
للغيبة نفسها بل شيء تبسج يقتضيه بها وهو لا يذام حتى
ان للغيبة اذا كانت بحال من هو منها في غيبة كانت هي
لغير الغيرة عنه فحينئذ يجوز قال النبي صلى الله عليه
وسلم اذكر والفاجر بما فيه ومنها ان فيها احياء الحقوق
الذاهبة وابداء الدعاوى الناصبة وهو المقصود في المسألة
ومحبوب الى الباب وفيه يقع لغيره من الناس قال
عليه السلام خير الناس من ينفع الناس ومنها ان فيها التمسك
امر الله بقوله كونوا قوامين لله شهداء بالقسط وانها
ما نهى الله بقوله ولا تكتفوا الشهادة و بناء الاسلام على
شبهتين امثال ما امر الله به وانها ما نهى الله عنه ومنها
استجاب الاكرام الثابت فيما بين العباد والاعظام القاريين
اهل البلاد قال النبي صلى الله عليه وسلم اكرموا اليهود
فان الله تعالى يحب المحقوق بهم ثم روي عن ابي هريرة
الشهادة لغة وشرعا وسببا وشرطا وركبا وحكما

أما اللفظة فالشهادة هي الإخبار بصفة الشيء عن مشاهد
وعيان فمن هذا قالوا إنها مشتقة من المشاهدة التي
تنبئ عن المعاينة فسميت الشهادة بها لأن السبب
المطلق للإدعاء المعاينة فتسمى الإدعاء الشهادة إطلاقاً
لأن السبب على السبب وقيل هي مشتقة من الشهود
بمعنى الحضور لأن الشاهد يحضر مجلس القاضى للإدعاء
فسمى الحاضر شاهداً وإدعاءه شهادة وأما في اصطلاح
أهل الشريعة فهي عبارة عن إخبار بصدق شرط
فيه مجلس القضاء ولفظة الشهادة تقولنا إخبار بصدق
جنس تدخل تحته الأقرار والدعوى والانكار و
الشهادة فإن كل واحد منها إخبار بصدق إذا كان
الامر على مفاق ما قالوا فإن الأقرار إخبار بما في يد الغير
والدعوى إخبار بما في يد نفسه وقولنا شرطاً فيه مجلس
القضاء ولفظة الشهادة فصل يخرج هذه الأخبار و
سائر الأخبار الصادقة عن الشهادة وأما سببها فهو أن

سبب في حق العقل وسبب في حق الأدلة في حق التحصيل
فعايناه سبب تحمل الشهادة وشاهدته وأما في حق الإدعاء
فطلب المدعى من الشاهد إدعاء الشهادة وخوف فوت
حق المدعى حتى أنه لو كان عنده شهادة ولم يعيها للمدعى
وهو في حال لو لم يشهد يفوت حق المدعى يلزم عليه إدعاء
الشهادة وأما شرطها فالعقل الكامل والضبط والولاية
والقدرة على التمييز بين المدعى والمدعى عليه ولم يذكر الكمال
لأن الكمال هل الشهادة فيها بين الكفار وأما ركها فاستعمال
لفظ أشهد على وجه الإخبار عند القاضى عند سماع
هذه الشرايط فقيده بقوله على وجه الإخبار احتراز
عن استعمال لفظه أشهد على وجه القسم كما مر في الإيمان
وأما حكمها فهو جوب الحكم على القاضى بما يقضي الشهادة
وفق المبسوط ثم القياس كون الشهادة في الأحكام لانه
خبر محتمل للصدق والكن في المحتمل لا يكون حجة ملزمة
ولأن خبر الواحد لا يوجب العلم والقضاء ملزم فيستدل

موجب العلم لا ترى ان الشهادة التي هي في القضاء
 تستدعي سببا موجبا للعلم وهو المعاينة فالقضاء
 اولى ولكنا تركنا ذلك بالنصوص التي فيها للعلماء بالعلم
 الشهادة من ذلك قوله واستشهدوا شهيدين من رجالكم
 وقال اثنان ذوا عدل منكم وقال عليه السلام البينة
 على المدعى وفيه معنيان احدهما حاجة الناس الى ذلك
 لان المنازعات والخصومات تكثر بين الناس فتعذر
 اقامة الحجج الموجبة للعلم في كل خصوصية والتكليف
 بحسب الواسع والثاني معنى اكرام الشهود حيث جعل
 الشرع شهادتهم حجة لا يجاب القضاء مع احتمال الكذب
 اذا ظهر مرجحان جانب اصدق واليه اشار النبي صلى
 الله عليه وسلم في قوله اكرمو الشهود فان الله تعالى
 يحب المحققين بهم ولما خص الله تعالى هذه الامة بالكرامة
 وصفهم بانهم شهداء على الناس في القيامة فقال الله تعالى
 وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس

وقد يجب العمل بما لا يوجب علم اليقين كالقياس بالاحكام
 بغالب الرأي في الاجتهاد والشهادة فرض يلزم الشهود
 لا يسهلهم كما انها كذا في النهاية لقوله تعالى فاستشهدوا
 شهيدين من رجالكم فان قيل هذا النص ورد في المدينتين
 لما مر فكيف يكون حجة في الحدود والقصاص قلنا
 العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب حتى ان هذه الآية
 جعلت حجة في غير المدينتين من المحقوق التي تثبت
 مرة بالاقرار ومرة بالشهود ولاحق يثبت شرعا بالشهود
 لتأتي فوق الاثنين سوى حال الزنا فتعين ثبوت سائر المحقوق
 بالاثنتين من الشهود ومن سائر المحقوق ببقية الحدود
 فيثبت بشهادة رجلين وفي المبسوطة القياس ان يكفي
 بشهادة الواحد لان رجحان جانب الصديق يظهر في بخير
 الواحد بصفة العدالة ولهذا كان جنس الواحد العدد
 موجبا للعمل وكما لا يثبت علم اليقين بخير الواحد لا يثبت
 بخير العدد ما لم يباينوا احد التواتر فلا معنى لاشتراط العدد

ولكن ترك ذلك بالنصوص التي فيها بيان العادة والشهادة
الطالقة كقوله تعالى واشهدوا ذوا عدل منكم
كذا في الكفاية نوع آخر اذا شهد الشهود على رجل بالزنا
ثم غابوا وما توا بعد القضاء والامضاء لا يغير القضاء ولا
الامضاء وان ماتوا قبل القضاء وبعد القضاء قبل الامضاء
فان كان الحد رجا يمتنع القضاء لان البداية في اليوم إنما
يكون من الشهود فاذا غابا او ماتوا قبل القضاء او بعد القضاء
قبل الامضاء يمتنع القضاء كذا في الحريص القاضي البرهاني
وبعد ان سيدال ميرابن محمد سعيد من مريدي سيد احمد
واسماعيل الوهابي واخذ هذا الاعتقاد منهما ساكن كونه
لما كل في كفره وتزندقه واشتهر في اوطانه فاظهر بعض
عقائده وكتب واشاع وانتشر واكثر الفساد في الناس يوما
فيوما فاجتمع علماء الثقات من الاوطان كالفساد والفساد
والكابل وغيرهما من جميع بلاد اهل الاسلام بعد المرات
الثلاثة من توبته وتقبل الاسلام في القرية كالغافل

في موضع النيرين توابع التواد في سنة احد وثلاثين
ومائتين والاف من الهجرة النبوية صلى الله عليه وسلم
في يوم خامس عشر في شهر ربيع الثاني فطلبوا منه
الحضور للتحقيق كما في مرات الثلاثة فلم يجع فاضطر
العلماء وطلبوا الشهود العدول الذين آفوا فيه امور مخالفا
للمدين القويم وجاء شاهدين فاضلين عادلين في المرتبة
الاول من مريديه ونظر محمد الفاضل ساكن كاتلنك و
الفاضل محمد ساكن قورنك زني وشهدا على ان
سيدال ميرابن المذكور قال حين خطبات رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان متوجها الى قلب نفسه ليسلم فلم يسلم
الى حين موته فحكم هذه الشهادة كفره بالاتفاق لان تكفير
كل مؤمن من كفر تكفيره صلى الله عليه وسلم مطلقا كفر
بطريق الاول بل سببه صلى الله عليه وسلم ان رضى الظن
او بالاحصية فانه يصير كافرا والاستحسن الكفر والظن بالمعصية
فانه يصير كافرا وكذلك لو لم يفترق بين الكفر والاسلام

اوله يفرق بين المعصية والطاعة او بين الحلال والحرام
فانه يصير كافرا وكذلك لو نوى ان يكفر فانه يصير كافرا
في الحال كذلك لو شهد على احد من المسلمين بالكفر فانه
يصير كافرا في الحال وكذلك لو ظهر من نفسه شعائر
الكفار من غير تقية فانه يصير كافرا كذلك في التهديد او
الشك والسالو ومن شتم محمدا النبي صلى الله عليه وسلم
من غير اضطوار كان كافرا العياذ بالله تعالى والله
الموفق كذلك في النهاية في كتاب لا كراه ولو عاب نبيا
يكفر في الينا بع لو عاب النبي عليه السلام بشئ من العيوب
يكفر لانه استخفاف به وفي الاصل من سب رسول الله
صلى الله عليه وسلم او غيره من النبيين من مسلم او كافر
قتل وفي المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او قاتل
او عاب في موردينه او في شخصه او في وصفه من اوصافه
ذاته سواء كان الشاتم مثالا من امته او غيرهما سواء كان
من اهل الكتاب وغيره ذميا كان او حريا سواء كان الشاتم

او الالهانة او العيب صادرا عنه عمدا او قصدا او سهوا
او غفلة او جلا او هزل لا تفقد كفر خلود بحيث ان تاب
لم تقبل التوبة ابد لا عند الله ولا عند رسول الله صلى
الله عليه وسلم ولا عند الناس وحكمه في الشريعة
للطهر عند متأخر المجتهدين اجماعا وعند اكثر المتقدمين
القتل قطعا ولا يدا من السلطان او نايب في حكم قتله
كذلك في خلاصة الكرام في كتاب الفاظ الكفر اذ فيه اذ
وراء الشريعة الحنفية والكتاب وسنة النبوية وعلم
الاعتماد عليها وتجويز الخطاء والبطالان فيها العياذ
بالله تعالى فالواجب على كل من سمع مثل هذه الاقاويل
الباطلة الانكار على قائله والجزم ببطالان مقالة
بلاشك ولا تردد ولا توقف ولا تلبك والافهم من جعلهم
فيحكم بالزندقة عليهم كذا في الطريقة المحررية فالواجب
على كل من سمع امثال تلك الاقاويل الباطلة الانكار
على قائله والجزم ببطالان كلامه بلاشك ولا تردد ولا

توقفوا ثلاثا والا فهو يكون من جملة من ويحكم عليه
بالزندقة لما كانوا في الاعتقاد بهذه المرتبة كان بينهم
وبين الشيطان مناسبة فيهم كذا في خزائن الاسرار
وقد اتفق الاثمة على من ارتد عن الاسلام وجب قتله
وعلى قتل الزنديق واجب وهو الذي يستر الكفر
يظهر بالاسلام كذا في ميزان الشعرا في من نفسه كل
مسار وتدقوبة مقبولة الاجماع من تكررت ردة
على ما امر والكافر بسب النبي من الانبياء فانه يقتل
ولا تقبل توبة مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت لانه
حق لله تعالى والاول حق العبد لا يزول بالتوبة ومن
شك في هذا به وكفره كفر كذا في در المختار في باب
المرتد كل كافر تاب توبته مقبولة في الدنيا والاخرة
الاجماع الكافر بسب النبي من الانبياء وبسب الشيعين
واحد هو اي الشخص ولو امره بالزندقة اذا اخذ قبل توبة
كذا في الاشباه النظائر والفرق بين السب النبي صلى الله

عليه

عليه السلام وبين سب الله تعالى ان سب الله تعالى من سب النبي صلى
الله عليه وسلم كذا في خلاصة الكبرى وجاء من مراده
بمعاد صادق الفاضل ساكن تنكي وبمعاد ساكن ثوبي
وشهدا على ان سيدا ميرالها كور قال ما في بطا جبرئيل
عليه السلام في هذه الايام فاجاب بان القصور فيكم والا
فالجبرئيل يمشي في سكر كذا كذا واحد من الكاسين
هذا ايضا كفر فان الملائكة من يجب تعظيمه كذا في الجمل
قال الله تبارك وتعالى من كان عدوا لله وملائكته و
رسله وجبرئيل وميكال فان الله عذركم للكافرين
اي لهم فجاه بالظاهر ليدل على ان الله تعالى انما عاذاهم
لكفرهم وان عداوة الملائكة كفر عداوة الانبياء ومن
عاذاهم عاذاه الله تعالى كذا في التفسير المداير ومن
ابغض ملكا يصير كافرا ومن شتم ملكا يصير كافرا لا يمان
فهم واجب والملائكة والانبياء سواء والدرجة و
الرتبة ثبت انهم افضل من الاولياء من الانس كذا

وجاء شاهدان
باضل في التوبة

في التمهيد ابو شكو والسلي وان شتم الملائكة كالا تنبيه
عليهم السلام ومن حوادث الفتوى ما لو حكم حنفى بكفر
بسببى في الدار المختار لو قال لا اسمع شهادة فلان وان
كان جبرئيل وميكائيل يكفرون رجل عاب ملكا من الملائكة
قال ابو زرعى الله عنه الاستغفاف بالملك كفر كذا في
فتاوى عالم كبرى الجزء الثانى النوع الثالث كفر حكمى
وما جعله الشارع بالتكذيب كاستغفاف ما يجزى عظيمه
من الله تعالى وكتبه وملائكته ومعهوله واليوم الآخر
وما فيه والشرعية وعلومها والرضا بكفر نفسه مطلقا
وبكفر غيره واستحسانه بالافتقار ومطلقا عند البعض
التكلم بما يوجب طائفا من غير سبق اللسان عالما بانه
كفر بالافتقار وجاهلا به عند عامة العلماء وكذا الفعل
ولو هو لا ومن احاد الاعتقاد مدلوله بل مع اعتقاد
خلافه فانه يكفر به عند الله تعالى ايضا فلا يفيده اعتقاد
الحق وسببه قصد اظهار الظرافة والبالغة واتيان الامر

الزبيب

الغريب وتطيبا لجلس واخذالة الحاضرين بالحسن والخصر
والمزاج او شدة الغضب والصبر بالجملة الخفية والشرع على الكلا
والعناكات وعدم حفظ اللسان والاعضاء وعدم المبالغات
الكفر بعد الايمان من حبط الطاعات كلها وذهاب
النكاح وحل دمه وحرمة ذبيحته عذاب المخدرات في
النار بدون التوبة كذا في طريقة الصلابة واما الهز
والمستهن اذا تكلم بالكفر استغفانا ومن احاد استهزاء
يكون كفر عند الكل وان كان اعتقاده خلاف ذلك
الاستغفاف في الذين فانه يصير كافرا رجل قال لغيره
ديار قوم من جنانك كرجن ديار ملك امرت اختلقوا
فيه قال اكثرهم يكون كفرا وقال بعضهم ان كاذبا لك
لعداوة ملك الموت يصير كافرا كذا في قاضيان نوع اخر
في ما يعود الى الملائكة عليهم السلام اذا قال لغيره وروى
اياك كرويت ملك الموت فهو خطا عظيم وهل يكفر
هذا القائل فيه اختلاف المشايخ بعضهم قالوا يكفر اكثرهم

علی انه لا یکفر وکذا لوقال چون روی تو ملک الموت سیخی
 پنداری که ملک الموت و لوقال روی فلان را دشمن دارم چنان
 روی ملک الموت کثر الشایخ علی انه یکفر کذا فی محیط القاصی لکذا
 چه آنکه هر چه بد و ایمان آوردن واجب است مستحقاف بازی
 کردن به آن کفر است و بر روی بزل و نسوس یاد کردن بر وجه نقص
 و عیب و کوهش کردن کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به آن
 واجب است و آنرا بزرگ و هشتن واجب است ایمان آوردن
 بخدا می را و صفات او و بنامهای او واجب است می فرض هست
 ایمان آوردن به غیر آن علیه السلام و بقرآن و بوحدهای یزد و
 تعالی واجب است می فرض هست چنانچه در اول کتاب ذکر کرده است
 پس خدا می تعالی با صفاتی از صفات او یا نامی از نامهای او را
 یا می بزل و نسوس یا بر وجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود و فی الصفوة
 المسعودی و جاده من سریده فضل احمد العالم ساکن
 مرغوز و عبد البصیر الفاضل ساکن اباخیل و شهد
 علی ان سیدنا امیر المذکور قال کل عالم حسن الخلق فیه

و جاده من سریده
 فضل احمد العالم
 ساکن مرغوز و عبد
 البصیر الفاضل

لائق للنبوة و هذا ايضا كثر ما علم بان الواجب على كل عاقل
 ان يعتقد ان محمدا صلى الله عليه وسلم كان رسول الله
 و لان هو رسول الله و لا يجوز العزل و الخلق عن النبوة
 على ما ذكرنا و كان ختم الانبياء و لا يجوز بعده ان يكون
 نبيا غير نزول عيسى عليه السلام و كانت مدة عيسى عليه
 الصلوة و السلام قبله بالرسالة و الشريعة و وفاته يكون
 بعده و قاله الروافض ان العالم لا يكون خاليا عن النبي
 قط هذا كفر لان الله تعالى قال و خاتم النبيين و من ادعى
 النبوة في زماننا فانه يصير كافرا و من طلب منه المعجزة
 فانه يصير كافرا لانه شك في النص و يجب الاعتقاد بانه
 ما كان لاحد شركة في النبوة بمحمد صلى الله عليه
 و اله و سلم بخلاف ما قاله الروافض ان علينا ان
 شريكنا بمحمد صلى الله عليه وسلم في النبوة و هذا
 منهم كفر و يجب الاعتقاد بان محمدا صلى الله عليه وسلم
 كان اعلم الخلائق و افضلهم بخلاف ما قاله الروافض ان

عليها كان اعلم من محمد صلى الله عليه وسلم ولا فضل
وهذا منهم كفر وقال بعضهم ان جبرئيل عليه السلام غلط
في الوحي لان النبوة كان لعلي رضي الله عنه فغلط
جبرئيل عليه السلام وادعى الى محمد صلى الله عليه وسلم
وهذا كفر لان الله تعالى قال محمد رسول الله ولا تنهم
وصفوا الله تعالى بالجهل لان الغلط لا يكون من الهالكه
ولو جاء منه فكيف يجوز من الله تعالى وقال بعض العشوة
ان عزير ائيل عليه السلام غلط في قبض روح قاتل من الهامية
او من الروم والقول به كفر في ابطال النبوة وحديث
السمات ولو جاز الغلط على عزير ائيل عليه السلام لجاز الغلط
على جبرئيل عليه السلام ولو جاز على جبرئيل عليه السلام
فرب ما يكون الرسالة لعلي رضي الله عنه فجاء الى محمد
صلى الله عليه وسلم وكان يفرعون فجاءت الى موسى عليه
السلام ومن جونا الغلط في الوحي عن جبرئيل عليه السلام
فانه يصير كافرا بخلاف او ما قاله الروافض اعطوا الله

عنه كان اعلم من النبي صلى الله عليه وسلم لانه كان منزلة
اخص من موسى عليه السلام وكان لعلي علم الكوان بدليل ما رو
عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ان قال لعلي علم الكوان
قلنا انما كان له تلك العلوم بتعليم النبي صلى الله عليه وسلم لان
النبي صلى الله عليه وسلم علم ذلك بدليل ما رو عن عيسى رضي الله
عنه انه قال بعثت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال افصح فاك
ففتحت في فتحت في في فلم يلتبس على بعد ذلك حكم فتحت
ان جميع ما علم على انما كان ذلك ببركة رسول الله صلى الله عليه وسلم
وبتعليمه اياه وما قوله انه كان بمنزلة اخص من موسى عليه السلام
قلنا ان موسى عليه الصلوة والسلام كان افضل اعلم من خصاله
كان صاحب الشريعة وصاحب الكتاب ما اخصر عليه السلام اختاف
الناس فيه قال بعضهم بانه ولي وقال بعضهم بانه نبي وقال
بعضهم بانه رسول الله واجمعوا على انه ليس بصاحب الشريعة
ولا صاحب الكتاب بالاتفاق ثم محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
صاحب الشريعة وصاحب الكتاب وكان افضل واعلم من جميع الانبياء

اسم لمن لا ايمان له فان اظهر الايمان خص باسم المنافق وان طرد الكفر بعد
 الاسلام خص باسم المرتد لرجوعه عن الاسلام وان قال بالخير اكثر
 خص باسم الشبهة لاثبات الشريك في الالهية وان كان متصفا
 ببعض الاديان والكتب المنسوخة فخص باسم الكتاب كاليهودي والنصراني
 وان كان يقول بقدر الله فيلسوف العوالم اليه خص باسم الدهر
 ان كان لا يثبت لما يرى تعالى خص باسم العطل وان كان مع اعترافه بربوبية
 النبي صلى الله عليه وسلم واظهاره شعائر الاسلام يضل عقايد هو كافر
 بالاتفاق خص باسم الزندق وهو في الاصل منصوب على زيد لم يكفر
 اظهره من ولا في ايام قياده وزعم انه تاويل الجوحى الذي جاء به ربه
 الذي يسمون انه بينهم كذا في غرر الفرائد ودرر القوايد للسفي
 شرح مقاصد وجاه من سريله جمال الدين الفاضل ساكن قرية
 كندرو شهد على ان سبيل مير المذكور فان لو اطة الصبي
 مباح لانه غير محارم في الشرع فحكم هذه الشهادة ككفر اعلم ان الجور
 والفساد من اباح ذلك استعمل من غير عذر ولا شبهة فانه يصح كونه
 وقاله الواضح انهم ان التخرجه يكون بمعنى الكراهة ولا يكون

ومنه ان التخرجه
 بمعنى الكراهة

سفي

بمعنى التخرجه والتحرص في قول بعضهم كلما كان محرما بعد ان النص صريحا
 فانه يوجب الحرمة وما وراء ذلك من الدلالة والتاويل الاشارة الى ان
 والقياس فانه لا يجب الحرمة فلهذا المعنى قالوا بان التخرجه لان اللواطة بالغة
 والغناء والوقص الشعر جلال لان الله تعالى ما حرم هذا الاشياء في القرآن
 صريحا لانه قال في التخرجه فاجتنبوه واجتنبوا بدل المكرهية وكذلك
 معنى اللواطة منكر او نفوذ ذلك الجواب قلنا التخرجه حرام يدل على الجبر
 من عمل الشيطان وعمل الشيطان حرام فكل جبر حرام ويدل على
 تعالى ويحرم عليهم العباث وقوله تعالى فاجتنبوه واجتنبوا يكون
 من القبايح المحض وقوله تعالى قلل منها الله كبره منافع للناس وانما هما
 اكبر من نفعهما اولاه لا يكون لافي المحرمات دلالة حرام ومن استعمل
 فانه كفر لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم حرمت الخمر لغيرها اقلها وكبرها
 والسكور من كل شراب قال عليه السلام كل مسكر خمر وكل خمر حرام وكذا
 ان اللواطة حرام يدل على قوله تعالى فان تون الفاحشة تاسبا بكم
 بها من لحد من العامين فمعنى اللواطة فاحشة ثم التخرجه
 حرام يدل على قوله تعالى قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما

لان الامم خير الامم لقوله تعالى كنتم خيرا امة اخرجت للناس
 وكذلك جعلناكم امة وسطا وتفضيل الامة من حيث انها
 امة تفضل للرسول الذي هم امة ولانه مبعوث الثقلين
 ونحوه الانبياء والرسول عليهم السلام وجزية الظاهرة الباهرة
 باقية على وجه الزمان وشريعته نافذة لجميع الاديان و
 شهادته ثابتة في القيامة على كافة البشر في غير ذلك من خصائص
 لا تعد ولا تحصى وقوله تعالى ورفع بعضهم درجات اشار
 الى ذلك الاحاديث الصحاح في هذا المعنى كثيرة حتى قل عيسى
 ان اكبر الاولين والاخرين على الله ولا تخزي في ما قل لا تخزي في
 على موسى وما ينبغي اعباد ان يقول ان اخير من يونس بن متى
 تواضع منه لاختفوا في الاضل بعدة فضيل ارم طيبت له كونه بالبر
 وقيل نوح عليه بطول عبادته ومجاهدته وقيل ابراهيم عليه
 الزيادة توكل واعلمنا انه وقيل موسى عليه كليم الله تعالى انجي
 وقيل عيسى عليه روح الله وصفية وفضله النصيب على الكل
 بان كماله القاه الله الى مريد وروح منه طاهر مقدس لم يخلق

من نطفة وقد ولدته سيدة نساء العالمين المطهرة من كل دنس
 تربى في حجر الانبياء والاولياء عليهم السلام وتكلم في الملأ بعون نفسه
 ومروية الله تعالى ولم يخجل زمانا من التوحيد الرابع ولم يلق
 بخارف الدنيا ولم يستمتع بلذاتها ولم يدخر قوت يوم ولم يسع
 في هلاك نفسه وسيبها واسترقاقها ولا في اخذ ماله لا ولا
 ايذا احد من مجراته من احياء الموتى وارضى الاكابر والابرص
 اخص المعجرات واشهرها انه هو في السماء من زمرة الاحياء ونحو
 مما اتفق عليها ذوا الاراء واعترف امام اخاته الانبياء عليه السلام
 ان البعض من ذلك حجة لنا وشاهد بفضل نبينا صلى الله عليه
 وسلم له لادوية المشركين والمشركات والتقرب في حجرهم مع الوافقة
 على التوحيد الطاعات كالاقبال على الجهاد وقمع المشركين وقهر
 اعداء الدين وكالقيام بمصالح نظام العالم مع الاستغراق في النجوة
 المحضات المقدسة ولما مجراته فانما اشتهرت تلك الشهرة
 بلخيار من نبينا صلى الله عليه وسلم كماله ومع ذلك فائدة هي من
 معجراته ثم الكون مبيتا في الارض انفع الامة من الكون في السماء

والعدالة ولو قال بالفارسية انه ان كان يغير يوس منكره ومن اوله
لو كان فلا رسول الله عليه وسلم لم يؤمن به كان كفر لاذ اعاب جهلا
لنبي صلى الله عليه وسلم في شئ كان كافرا قال بعض العلماء لو
قال شر النبي صلى الله عليه وسلم شعرا من شعرائه فقد كفر
وعن ابن حنبل الكبير رحمه الله تعالى عليه من عاب النبي صلى الله عليه وسلم
بشعر من شعرائه فقد كفر ولو قال من النبي صلى الله عليه وسلم ذكر
في نعت الصلوة كفر كذا في قاضي خان واستعمال المعصية صغيرة كانت
او كبيرة كفر اذا ثبت كونها معصية بدليل قطعي وقد علم ذلك
ما سبق ولا استهانة بها كفر ولا استهزاء على الشريعة كفر لان
ذلك من امارات التكذيب على هذه الاصول يتفرع كذا في شرح
العقائد المنقحة المبحث السادس من الكفر عدم الايمان عما مرشانه
وهذا معناه عدم تصديق النبي صلى الله عليه وسلم في بعض
ما علم بحجية به بالضرورة والظاهر هذا اعم من تكذيب صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم في شئ مما علم بحجية به على ما ذكره الامام الغزالي
رحمه الله شموله للكافر الغافل عن التصديق والتكذيب اعتدله

الامام الرازي ان من جملة ما جاء به النبي صلى الله عليه وسلم ان
تصدق بيقه واجب كل من اجله فمن امر بوجوه فقد كفر في ذلك ضعيف
الظهور والمع فان قيل من استغف بالشرع او الشارح او القى المصطفى
القاذورات او شال الزنا بالاختيار كافر لجهل او ان كان مصداقا
لنبي صلى الله عليه وسلم في جميع ما جاء به وجبت بطالع كس
التعريض وان جعلت ترسل ما صور به وادرك كتاب المنع عنه علة
التكذيب عدم التصديق بطر حوردها بغير الكفر من الفتاوى
قلت لو سلم اجتماع التصديق المعترف في الايمان مع تلك الامور
التي هي كفر فاقا فيجوز ان يجعل الشارع بعض محظورات
الشرع علامة التكذيب فيحكم بكفر من ارتكبه ويوجب التكذيب
فيه وارتفاع التصديق عنه كالاغتفاف بالشرع وشرذ
الزنا وبعض ما لا كذا في نواشر البحر وتفاوت ذلك على التقو
عليه يختلف فيه ومنصوص عليه ومستنبط من الدليل و
تفاضله في كتب الفروع وهذا يستدفع اشكال اخر وهو انه
صاحب التولية الاصول ما ان يجعل من الممكن بين قوله وكفر

كثير من الفرق الإسلامية كاهل البدع والاهواء بل المتنافرين من
 اصل الحق بانما ان لا يجعل فيلزمه عدم تكفير المنكرين بحسن الاجساد
 حدود الدار وعلوم البادى تعالى بالجنسيات فان تاولا لهم ليست
 بابعد من تاولات اهل الحق النصوص الظاهرة في خلاف مذهبهم
 وقلنا لان من النصوص ما علم قطع من الذين انه على ظاهرها واما
 تكذيب النبي صلى الله عليه وسلم بخلاف البعض ثم لا يخفى ان
 المراد بالتكذيب عدم التصديق من المكلف ليخرج الصبي العاقل
 الذي لم يصدق اوضح بالتكذيب اما عند القائلين بجهلية ابا
 وبانه يكفر بالصريح التكذيب وان لم يكفر بترك التصديق فالمراد
 التكذيب من بضع منه الايمان وعدم التصديق ممن يجب عليه
 الايمان وقال القاضي الكفر بالجد بالله تعالى وب ما يقصر الجهد
 بالجهل واعتراض جهل انعكاسه فان كثير من الكفرة عارفون بالله
 تعالى صدقون بغير جاحدين وان اريد الجهد والجهل اعظم من ان
 يكون وجوده تعالى او جعله في شئ من صفاته وافعاله
 احكامه لانه تكفير كثير من اهل اسلام القائلين في الاصول ان

الحق واحال وفاقا واجب بان المراد الجهد في شئ مما عارضا
 انه من احكامه والجهل بذلك لا يوجب تفضيلا ويجوز ان يترو
 يعكس بان كما يكون احسن من التعريف فتكذيب النبي عليه السلام
 تصديقه لشموله الكفر بالله تعالى من غير وسط النبي عليه السلام
 ابليس قاله المعتزلة هو قبيح او اخلال واجب يستحق به اعظم
 العقاب الاخفاء في ان هذا من احكام الكفر لا ذاتياته ولو اهتم
 البينة التي تستقل الدهن منها اليه ومع هذا فان اريد اعظم العقاب
 على الاطلاق لم يصدق لاما هو اشد انواع الكفر وان اريد اعظم
 بالنسبة الى ما دونه صدق على كثير من المعاصي وان اريد بالنسبة
 الى الفسق وقد فسر الفسق بما يستحق به عقوبة دون عقوبة
 الكفر قد ورا وبالفروج من طاعت الله بكبرية من الجبابرة هو
 كفر فلا يتناول التعريف وان قيد الكبرية بغير الكفر عاد الى وجه الجاهلية
 الاخفاء في اخلال هذا التعريف وخفائه وما قيل ان الكفر عند
 كل طائفة مقابل لما فربه الايمان لا يستقيم على القول بالمعزلة
 بين المذنبين اصلا ولا على قول السلف ظاهر خاتمه قد ظهر ان الكفر

والمرسلين صلوات الله عليهم اجمعين فاما على رضى الله عنه لم يقل
 يد فكيف يكون اعلم منه وافضل من اعتقدا ان عليا كان اعلم و
 افضل منه انه يصير كقولنا من قال ان عليا شريكا في النبوة احمق
 بقوله عليه السلام حيث قال تعالى اما ترى ان تكون مني بمنزلة هارون
 من موسى عليهم السلام ثم هارون كان نبيا فكذلك علي وجب
 ان يكون نبيا الجواب قلنا بان تمام الخبر الى ان قال لانه لا يخفى
 بعدى ما قوله اما ترى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى
 عليهم السلام اراد به القرابة والخلافة غير النبوة كما في التفسير
 شكور سالى الجنت الخامس يريد انه مبعوث الى الثقلين لا الى العرب
 خاصة على نعم بعض اليهود والنصارى زعمانهم ان الاحتياج الى النبوة
 انما كان للعرب خاصة دون اهل الكتابين ويرد بهما من الاحتياج
 الكل الى من قبل دمر الشريعة بل احتياج اليهود والنصارى اكثر
 لاختلاف دينهم بالقرىفات وانواع الضلالات مع ادعائهم انه من
 عند الله تعالى الدليل على عموم بعثته وكونه خاتم النبيين لا نبى
 بعده ولا نبي شرعيته انه ادعى ذلك بحيث لا يستل التاويل اظهر

الحجزة

الحجزة على وفقه وان كتابه المعجز قد شهد بان ذلك قطعا كقوله
 تعالى وما ارسلناك الا كآفة للناس الى رسول الله الميكو جميعا
 اوحى الى انما استمع نفر من الجن الايات ولكن رسول الله وخاتم النبيين
 يظهر على الذين كره لا يقال ففى القرآن ما يدل على ان التوراة و
 الانجيل هدى للناس من غير تفرقة بين ما يوافق القرآن يخالفه
 فيخص هداية التوراة بغيره عليه السلام بقوله الذين هم العرب على ما
 يشير اليه قوله تعالى وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومنا
 نقول - هذا للناس قبل نزول القرآن وهدى لهم الى الايمان
 بحمد صلى الله عليه وسلم والاتباع لشرعيته لما فيها من البشارة بعثته
 والاشارة عن الاهتداء بمتابعة فان قيل ليس عيسى عليه السلام
 بعد شيئا صلى الله عليه وسلم رفع الى السماء وسينزل الى الدنيا
 قلنا بلى ولكنه على شريعة نبينا عليه السلام لا يسهل الا اتباعه
 على ما قل عليه السلام في حق موسى عليه السلام انه لو كان خاتم
 رسالته الا ما عصى فيصبح انه خاتم الانبياء عليهم السلام بمعنى انه
 لا يبعث نبي بعده فاجمع المسلمون على ان افضل الانبياء محمد

بطل وروى عن النبي عليه السلام انه قال ملعون من جمع بين امرؤ
وابنتها وملعون من اتى بهيمة وملعون من غير من نجس الارض
ملعون من عمل عمل قوم لوط وروى عن النبي عليه السلام انه قال اقبلوا الفاكهة
والمفعول به فذل هذا اللواط حرام ومن استحل فانه يكفر كذا في
التمهيد ابو شكو السالمى قوله تعالى من ابغى وراء ذلك فهم
العادون وهذه الآية تدل على حرمة المتعة ووطي الذكران كذا
في تفسير البهاري وايضا شاهد في المرتبة السادسة على عقاب سيد
امير المؤمنين كور وايضا شاهد جلال الدين الفاضل المذكور ان سيدنا
قال بان الله تعالى جاء في مع محمد صلى الله عليه وسلم مع اصحابه
الكبار اربعة فقال ان لك بشارة بالجنة وتبقى لك قصور فيها ل
يوم القيمة وهذا ايضا كثر بوجوه الثلاثة الاول ثبوت المكان والثاني
الله تعالى والثالث ثبوت الجسميت لله تعالى والثالث التكلم مع الله
تعالى بالمشافة وفيها رجل وصف الله تعالى بالفوق او بالعتد
هذا التشبيه بالجسم كثر وفيها رجل قال يجوز ان يفعل الله تعالى
فعلا لا حكمته فيه كذا في طريقة الحمالية نوع اخر في ما يقال في

في تفسير
الشيخ

فان

ذات لله تعالى وصفاته اذ وصف الله تعالى بما لا يليق او غير باسم
من اسماء الله تعالى او باسم من اوامره او انكر وعده او وعيائه كقوله
اذ قال فلان كالمهودي في عين الله تعالى يكفر عليه جهنم والشايع
وقيل ان عني به استقباح فعله لا يكفر واذا قال رست خاورك
فهذا كفر عند اكثرهم وبعض اصحابنا قالوا ان عني بالجارحة فهو كفر
وان عني به القدرة لا يكون كفر واذا قال بين يدي الله تعالى فقد
قال بعض مشايخنا ان هذا اللفظ لا يجوز وقال بعضهم يجوز وقال
الخصاف في درب القاضى حديث على رضي الله عنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من قاض او ادى في يوم
القيمة حتى توقف بين يدي الله عز وجل على الصراط وان صرح
في جواز هذا اللفظ قال الشيخ الامام شمس الائمة الحلواني في ادب
القاضى هذا اللفظ موسع السام في العربية والفارسية قال الله
تعالى كان منزها عن الجسمية ولكن كثير من الاخبار اذ تار وروى
بهذا اللفظ وذكر شمس الائمة المرحوم فقال هذا اللفظ يجوز اطلاقه
بالعربية والفارسية ومن يفتقر عن الفارسية فاما يفتقر عن العربية

الجهل ما من حيث الدين فلا بأس به وفي مجموع النوازل اذا قال
باسم خدا يا كافر من درين حادثه يظنون اعتقاد ان الله رجلا وهي
الجماعة يكفرون اذ ادانته لايجاز في هذا الا بالاعتصام بالله
لا يكون كفرا وهذا شائع في العرف بان يقولون ^{دري} كافر ^{دري} كافر
كفر من ولا يريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع ولذا
قال فلان را خداي آفريده است و از پرش خود رانده يكفر نوع آخر
في ذكره مكان الله تعالى اذا قال الله تعالى في السماء عالم
ان ادابه المكان كفروا ن ادابه الحكاية اما جاء في ظاهر
الاخبار لا يكفرون لم يكن له نيته لا يكفر عند اكثرهم و
كذلك اذا قال خدا افرومي كمر خدا ^{دري} اسم او مي بينه او قال زعفران
هذا الكفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعريضة يطلع ولو قال آسمان
خدا است و در زمين نهدن يكفر ولو قال خداي از پرش برانده وهذا ليس
بكفر ولو قال از پرش نهدن هذا كفر ولو قال اري الله تعالى الجنة
هذا كفر ولو قال من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خداي نه مكان في نزه
خاله ندر وجه مكان في هذا الكفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء و

الحكمة

الحكمة معلوم لله تعالى نوع اخرى ما يضاف الى فعل الله تعالى
اذا قال يا رب استقم ^{دري} من بينهم فقد قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال
بعضهم انه خطأ وقال بعضهم ليس بخطأ وقال ثمن لائمة هذا و
كذلك اذا قال بالعريضة يا رب لا ترضي هذا الظلم قال ثمن لائمة
هذا لا يري الى قوله تعالى ربنا حكم بالحق والله لا يحكم الا بالحق
ولو قال خداي برستم كذا و چنانچه تو برستم كذا في اختلاف المشايخ في
كفره و الاصح انه يكفر ثم من قال لا يكفر يعمل على معناه جازي الله على
ظلمك كما قال الله تعالى و جزا سيئة سيئة مثلها و جزا سيئة
ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على ما
يقابله مجازا كذا في محيط القاضى برهاني من جلد الثالث
وفي المشبهة هكذا اذا قال ان الله تعالى يدور جلاكم للعباد فيكون
وان قال له جسم كالأجسام فهو مبتدع كذا في خلاصة الكبرى ثم
في هذا المقام سؤال وهو ما قولكم في حق رجل يقول ان الله
الباري عز وجل بالجهل العجز والكذب جميع النقصات والعيوب
والفواحش ممكن ويتفوه بان الانسان قادر على الكذب

فلو لم يكن الرب قادرا وازداد القدرة الانسانية على القدرة الربانية
الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام بان اعتقاد تنزيه الباري
من سمة النقص فرض على الانام وهو عز وجل منزوع عن النقص
وهو مستحيل عليه لجماع اطلاق ما فيه اياه من النقص ضلالا واطلاقا
بعد العلم بما فيه من اقتضاء النقص استخفافا وهو كبر بالافتقار
قال الامام ابن الهمام في المسايير يستحيل عليه سمات النقص كالجمل
والكذب في شرحه لابن ابي شريف بل يستحيل عليه كل صفة
كما فيه لا تقص الله تعالى لان كل من صفات الاله صفت كمال وفيه
ايضا خلاف بين الاشعرية وغيرهم في ان كل ما كان وصف
نقص في حق العباد فالباري منزوع عنه وهو محال عليه تعالى
والكذب وصف نقص في حق العباد كذلك قال ابن الحاج في شرح
المسائرة وفي شرح المواقف يمنع عليه الكذب اتفاقا عند
المعتزلة فلو جهن الى ان قال اما امتناع الكذب عليه عند الثلثة
اوجه الاول انه نقص والنقص على الله محال لجماع ما فيه في جواب
المشركين بالبعث المتشبهين بمنع استعمال الكذب على الله تعالى

الخاص قد تروى مسئلة الكلام من موقف الالهييات امتناع الكذب
عليه سبحانه وفي المسائرة بعد ابطال كونه جواهر جسمانية فان
سماءه لجسم او قال لا كالجسماء يعني في نفي لوانه الجسمية فانما
خطاه في اطلاق الاسم كالاول بالاجماع فانه لم يوجد في الجمع ما
يسوغ اطلاقه ويعجز على قول القائلين بالاشتقاق في الاسماء
ولان شرطه بعد الجمع ان لا يوهم نقصا واسم الجسم تقيضه من حيث
اقتضاء الافتقار وهو اعظم مقتضى للحادث فهو عاصم بالقد كفه
بعضهم وهو اظهر فان اطلاقه محتار بعد العلم بما فيه من اقتضاء
النقص استخفافا بخلاف الربوبية وقال الشارح والاستخفاف
كفر وفاقا وبالجمله دعوى مكان تصاف لباري عز وجل والكذب
وغيره هذه الاساس للدين ويخرق لاجماع المسلمين واستخفاف
بخصر رب العالمين وكذا القول يكون الكذب مقدرا لسخافه
عقبا لجلالة الكذب نقص فلا يكون من المهمكات فالاشتغال
القدرة والاستدلال بزيادة القدرات الانسانية على القدرات
الربانية من غايات الغباوت والعواسه فان القدرات الربانية قدرات

خالق المكنات والافاضية على كسب الاعمال فشان بينها فكيف
 الزيادة والنقصان وما في هذه الاستدلال من انواع الضلال العظيمة
 ظاهر على كل من لم يحط من العقل الايمان ولما ذكرتموه القادة
 الذي غلبه هذه الضلالة وجعل ذريعة للضلال فذكره قالوا
 فيه لعل الله يهديه ومتبعيه قال لا يظهر في شرح الجوهرة فنعلم
 ان عدم تعلق القادة بالسقيط والواجبات انما هو لعدم قابليتها
 لتعلقها لا كعدم فيها بل هو عدم تعلقها بان تلك قصور وما
 نقل عن ابن هرون انه قال في المثال الخلل انه تعالى قادر وان يتخلل
 اذ لو لم يقدر عليه لكان عاجزا وهم منه فالقصور انما يكون لوجوه
 العجز من ناحية القادة بان يكون الشئ مما يتعلق به واما ان
 كان عدم تعلقها بشئ لكونه خارجا عن جنس المقدار فليس في
 عدم تعلقها به قصور البتة بل تعلقها بغيره في قصورها بل
 عدمها البتة ولهذا ما سئل العلامة الشرايطي قال الله تعالى
 لا يقدر على ان يخرجه من ملكه هل يعرف ذلك لا لا عاجز بقوله لا
 يعرف ذلك لان اخرجه من ملكه يستدل على ان يخرجها من ملكه

الى ما يتعلق بملك الباري تعالى هو محال القدر فلا يتعلق بالحوال
 وفي كذا القوايد يخرج الواجب السقيط فلا يتعلقان اى القدر وقدر
 الازدية بها لا بها صفتان مؤثرتان ومن لا ذرية الاثر وجوده بعد
 عام فما لا يصلح لعدم اتصاله لا واجب يكون اثره انما يلزم تحصيل
 العاصم ما لا يقبل الوجود كالتسجيل لا يمكن ان يتاثر به اذ لو امكن
 يلزم قلب الحقيقة لاصحيتها بما جاز او كالاتمحال فحينئذ لا قصور
 اصلا في عدم تعلقها بها بل القصور في التعلق اذ يلزم حينئذ ان يتجو
 تعلقها باحد من نفسها واعمال الذات العالية والاثبات لو هيته لما
 يقبها من الحوادث وسلبها عن مستحقها جلال على فاق قصورها
 اعظم من هذا التقدير يؤدى الى تغليب عظيم وتغريب جسيم لا يبقى
 لا يبقى معه عقل لا نقل ولا ايمان ولا كفر لعدم بعض الاشياء
 من المستبعد عن هذا صرح بنقيضه فنقل عن ابن خروانه قال الخلل
 والخلل انه تعالى قادر ان يتخلل اذ لو لم يقدر عليه لكان عاجزا
 فانظر عما هذا المستدع كيف عموما يلزمه على هذا القول الشنيع
 من الاوازم التي تطرق الوهم وكيف فان العجز انما يكون ان لو كان

وقال پیغمبر را هر گشت تا به راند و صحیح دعوت محبت الهی جز آنست
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نتوان کرد ان کتم یحبون
الله فالتبعونی و شرف و بزرگواری بهر اوست و شرف همه انبیای
به آنحضرت علیه الصلوة و السلام و شاه هر کتاب بهر اوست پس شاه
در حکم قیامت او خواهد بود چنانچه و جثالت علی هولو لا شهیدان
کتاب را هر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اختتام پذیرفت در نبوت برو بسته گشت دیگر همه انبیاء
نبوت مخصوص بود بجهنم ایشان نیز اختتام یافت و فی المشوی العترة
به او خاتم شده است او که بخود مثل او نبی خواهد بود
چون که در صنعت بود ستاد اوست تا گوئی ختم صنعت با برست
فی التفسیر الحسینی نوع آخری مایعود الی الانبیاء علیهم السلام
و لم یبق بعض الانبیاء او غاب نبیانی او لم یرض بسنته من
من سنن المرسلین فقد کفر و سنن الی مقاتل عن انکریة و التفسیر
وذا الکفل قال کل من لم یجمع الامته علی نبوته لایضمره ان جملة
نبوته قبل حکایات التوازل قال ابو حفص الکبیر کل من اواد

تقبل

بقلبه بغض النبی فقد کفر و کذا لوقال لو کان قالا انبیاء لم
اوس به فقد کفر فی القناوی الصغری لوقال بالفارسیة اگر
فلان پیغمبر بودی من با وی نکریدی می فان اراد به لو کان فلان رسول
لم اوس به فقد کفر لوقال لو امرنی الله بامر کذا لم افعل و فی
الجامع الاضغراذا وقع بین الرجل و بین صهره خلاف فقال ان
بشر رسول الله لمراته لا یکفر فکذا اذا قال ان کان ما قاله
الانبیاء صدقا و حقا لم یفقد کفر و کذا لوقال ان رسول الله و ان
بالفارسیة من پیغام بر می یابد به پیغام می بریم یکفر و لو انما حین
قال هذه المقالة طلب غیره منه المجردة فقد قیل یکفر الطالب
و بعض المتأخرین من المشایخ و عند بعض المشایخ لا یکفر الا اذا
قال ذلک بطریق الاهانة و لوقال لا ادری ان النبی عیسی کان
السیا و جنیا یکفر و لوقال یحذر دریشک بود اوقال جابر پیغمبر علیکم
سالم تاک بود او کان طویل الظفر فقد قیل یکفر مطلقا و قد قیل یکفر
اذا قیل علی وجه الاهانة و لوقال للنبی علیه السلام ذلک الرجل
قال کذا و کذا فقد قیل نه یکفر و کذا یکفر و کذا ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم ابعدت جماعة من أصحابه لقتل كعب بن
الاشرف استأذنا منه ان يقول شيئا يخادعونه ويبتغوا عليه
فاذن لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال ولحد منهم
الكعب ان يخرج هذا الرجل كان من البلاد علينا ولو كان ذلك
كفر لما قاله ولو شتم الرجل رجلا سمه محمدا واحمدا وكية ابو القاسم
وقال يا ابن الزانية فقد ذكر في بعض المواضع انه اذا كان ذا كرا
للنبي عليه السلام يكفر في كراه الاصل اذا كره بشتم محمد صلى الله عليه
وسلم فهذا على ثلاثة وجوه احدها ان يقول لم يخطئ بال شتم وانما شتمت
محمد صلى الله عليه وسلم كما طلبوا مني وانما غيري اخص بذلك في هذا
الوجه لا يكفر وكان كما لو كره صلى ان يتكلم بالكفر فتكلم به وقلبه
مطمئن بالادمان وثالثتهما ان يقول خطئ بيال رجل من النصاري
محمد فارتدت بالشتم ذلك النصاري وفي هذا الوجه لا يكفر ايضا لانه
لم يشتم محمد صلى الله عليه وسلم وثالثتهما ان يقول خطئ بيال رجل
من النصاري سمه محمد فلم يشتم ذلك النصاري وانما شتمت محمدا
صلى الله عليه وسلم وفي هذا الوجه يكفر في القضاء فيما بينه

وبين الله تعالى لانه شتم محمد عليه السلام طائعا لانه امكنه وضع الاكراه
عن نفسه بشتم محمد اخر خطئ بياله فيكون طائعا في شتم محمد
عليه السلام وانه كفر ومن قال عن النبي عليه السلام يكفر ومن قال عن
علي النبي لا يكفر في نوادر الصلوة للشمس لامة العلو في مثل
ابو حنيفة ورحمهم الله عن يقول ان محمد رسول الله الا انه يجب ان
هكذا الرجل لم يعرف الله لانه لو عرفه لم يجب ان يشتم رسول الله
ولو لم يأكل ادم الخطية ما وقعنا في هذه البلاد في كفره واختلاف
الشافعي وهذا اذا روى رجل حديثا عن النبي عليه السلام فروى
الخرق فقال بعض مشايخنا انه يكفر ومن المتأخرين من كان ان
كان متواترا يكفر ولو قال بطريق الاستقفاف سمعناه كثيرا يكفر اذا
تمس ان لا يكون نبيا من الاشياء او اراد الاستقفاف بذلك النبي
او عدل وانه يكفر لو قال سجل مع غيره كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يجب كذا بان قال مثلا كان محمدا لقرع فقال ذلك الغير ان لا
الحب فهذا كفر هكذا روى عن ابي يوسف رحمهم الله تعالى ايضا
وبعض المتأخرين قالوا اذا قال ذلك على وجه الاهانة كان كفر

وبدونه لا يكون كافر او اذ اروي رجل غيره ان رسول الله عليه السلام
 يترجم ويغير موضعه من رياض الحجة فقال ذلك الرجل من منبري خيبر
 بيتهم خير من بيتي فقد قيل كيف جعل قال لا مروتة مريم نيت فقال له
 انك تكذب فقال الرجل شهد الانبياء والملائكة عندك كبريما نيت
 لا تصديقهم فقال نعم لا اصدقم ذكر في مجموع النوازل انها تكفر
 وفيه ايضا قال مع غيره ان ادم صلوات الله تعالى عليه يسبح الكربا
 فقال ذلك الرجل لربنا بمجول و بجان باسم هذا كافر لانه استخف نبي الله
 تعالى عليه السلام رجل قال لا خير ليس شيئا لا يبيض فانها سنت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال ذلك الرجل لو كان هذا سنت رسول الله فقال
 ليس من رتب برون فانه يلبسون الشيا لا يبيض فقد قيل هذا
 استخفاف بسنت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم وان كافر
 رجل قال لا خير حاق راسك قام اظفارك فان هذا سنت رسول الله
 تعالى صلى الله عليه وسلم فقال ذلك الرجل لا فعل ان كان
 سنت هذا الكفر لانه قال لك على سبيل الانكار والرد وكذا في سائر
 السن خصوصاً في سنته هي معرفة وثبوتها بالتواتر كالسوال

وغيره فقال روى عن محمد بن مقاتل ان اهل بلقاجه عوا على ذلك
 السوال قائلين اهلهم كما قاتل الكفار في نسخة الامام الجعفي و
 رايت في موضع اخر اذا قال الرجل غيره سؤ شاربك وقص شاربك
 فانه سنة فقال لا فعل ان انكره اصلا يكفر في نسخة الامام الجعفي
 ايضا كقوله رسم است كره بقا نازك طعام خردند و دست نقي شويته
 قال ان قال تها و نبالا السنة يكفر في مجموع النوازل اذا قال الرجل
 بكراية سبقت انه يكفر لانه استخف بالسنة قال غيره سبت سبت كره
 وكنه روى كنهه او قال ابن حبه سمعت سبت سبت كرون و سبت سبت كرون
 آوردهن قال ذلك على سبيل الطعن بسنت رسول الله تعالى عليه السلام
 فقد كفر هذا في المحيط القاض البرهاني من نفسه من جلد الثالث
 وجاء من مريد وشهد في المربة الثامن على عقيل سبيل امير الزكوة
 حميد الدين الفاضل ساكن قرية جديده وشهد على ان سبيل
 المذكور في الامن زمان الا وفيه نبى وهذا ايضا كونه من
 الزمان ما هو بعد زمان نبينا صلى الله تعالى عليه وسلم ثبت
 النبي في هذا الزمان فنبينا لا يكون خاتم النبيين وقد قال الله

تبارك وتعالى فحقه خاتم النبيين كما سبق واختلف في صدق قولوا
 كذب سولا او نبيا او جوز نبوت احد بعد جود نبينا صلى الله تعالى
 عليه وسلم وصي عليه السلام في الخلافة ومنه قول النبوة بعد جود نبينا
 صلى الله تعالى عليه وسلم كفى كفر مسلم كان كفرا لانه الوضوء لا يقتضيه
 عليه هذا في تحفة السراج شرح المنهاج والخواص المتقدمة على دعوى
 النبوة كرامات من لدن ابيه عليه السلام الى نبينا صلى الله تعالى عليه
 وسلم حق امانت ادم قبا الكتاب الدال على انه قد امر ونهى مع
 القطع بانه لم يكن في زمانه نبى اخر فهو بالوحى لا غير وكذا بالنسبة
 والجماع فانكار نبوته على ما نقل عن بعض يكون كفر لها نهيته وكفر
 البراهمة ينكرون النبوة مطلقا وبعض البراهمة قالوا نبوة ادم عليه السلام
 فقط وقال اصحابه نبوة شيث عليه السلام وادريس عليه السلام وبعض
 اليهود ينكرون نبوت غير موسى عليه السلام من تضعيف كرامات
 بعض ما شاهدناه منهم وجهود اليهودي والمجوسي في التصديق بكون
 نبوة نبينا سبيلا الى هلاكهم صلى الله تعالى عليه وسلم وبعض النصارى
 وبعض اليهود ينكرون رسالته الى غير العرب وهو خلاف الصحيح

قال الله تعالى قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا وما
 ارسلناك الا كآفة للناس وما قيل ان الاحتياج الى النبى صلى الله
 تعالى عليه وسلم كان مختصا بالعرب لغشوا الشرك فيهم دون اهل
 الكتاب فاسد فانهم لا اختلاف دينهم بالنسبة والتعريف كانوا فضلا
 مبين ومحمد صلى الله تعالى عليه وسلم خاتم الانبياء امانتونه فلا بد من
 واطمئنان الغوارق وكلامه بانما جعل التواتر على ان القرآن الكريم الذى
 اوى اليه وجوده محفوظ وقد دعى المتألفين من اعداء يدعى المعارضة
 بانما انقص سوره في بين مثل فلم يبق عليه عدلوا عن المعارضة
 بالعرف الى المضاربة والمقارعة بالسيوف ولم يأت من زمانه
 عليه السلام الى هذا الزمان احد بمثله ولا بما يدينه سواء كان اعجاز
 بالملوك المديح والتاليف الجليل لمخالفة لاعتقاد بعض العرب في كلامهم
 في طالع والمقاطع كما ذهب اليه بعض المتكلمين او لكونه في الدرجة
 العليا من الفصاحت والبلاغة بحيث لا يقدر البشر على مثله كذب
 اليهم يروى الامم من قال لقاضى واصرف الله اليهم ايامهم
 عن المعارضة مع القدر كما ذهب اليه لظلم وان كان من محسن الكتاب

أوصيهم بأن سلمهم العاوه التي يحتاج إليها في المعارضة فيثبت نبوته
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عن معجزات المعجزة للقرآن هذا في العقاب
 مولوي جلال شيرازي في المعارضات المفتي أبو سعور سوا لا يخطأ
 طالب علم ذكر عند حديث من أحاديث النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فقال كل حديث النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم صدق يعمل بها فاجاب
 بأنه يكفر ولا بسبب استهزامه لا تكاري وثانيا بالحق الشين للنبى
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ففى كفرة الاول ان اعتقاده يؤمن بتجديد
 الايمان فلا يقتل والثاني فينبذ الزندقة فبعد اخذه لا تقبل توبة
 اتفاقا فيقتل في الدر المختار وجاء من مريده وشهد في المرتبة السابعة
 على عقايد سيد امير المذكور محمد بشير الفاصل ساكن قرية مثل
 باندى وشهد على ان سيد امير المذكور قال ان كتابة القرآن بالماء
 جازي وهذا ايضا كفى لانه اهانت القرآن واهانت القرآن كفى
 سندا كفى من قال بخلق فهو كافر كذا في الفصول العبادية واذا انكر
 آية من آيات القرآن وتخرجه من القرآن او عاب كفرة في الخرافة
 كذا في التاتارخانة اذا انكر الرجل كون المعوذتين من القرآن لا يكفر

شبه في التوبة
 السابعة

القرآن

وقال بعض المتأخرين يكفر لا بفقد الاجماع بعد اصاب الاول على
 انهما من القرآن والصحيح هو الاول لان اجماع المتأخرين لا يرفع
 الاختلاف المتقدم كذا في الظهيرية اذا قرأ القرآن على ضربين
 فقد كفر رجل يقرأ القرآن فقال جل بن جابر طوفان فقد
 في الفتاوى عالم كيري من جلد الثاني اذا انكر آية من القرآن او
 تخرجه منه كفر ومن زعم ان المعوذتين ليستا من القرآن قال
 صاحب الحيط انه لا يكفر لا بهذا ولا ويل بعض المشايخ انه يكفر في
 العمادى نوع آخر فيم يتعلق بالقرآن اذا انكر آية من القرآن ويخبر
 بآية من القرآن فقد كفر ومن زعم ان المعوذتين ليستا من القرآن
 فقد ذكر في فتاوى بوليت ثم قندى انه لا يكفر وروى عن ابن
 مسعود وابن كعب صلى الله عنهم انهما ليستا من القرآن وهذا
 الكلام تاويل فلا يكفر وبعض المشايخ على انه يكفر وحكى عن القائل
 امام جمال الدين خالى انه قال ذكر في تفسير بوليت حديثا من زعم ان
 المعوذتين ليستا من القرآن فاولئك عليهم لعنت الله والملائكة
 والناس اجمعين ومثل هذا الوعيد غامر في حق الكفار دون

مردقار

المؤمنين ولأن الأمة اجتمعت بعد الصادق الأول منهم من القرآن
والاجتماع المتأخرين رفع الخلاف المتقدم والاول قريب الصواب ولأن
الاجماع المتأخرا يرفع الخلاف المتقدم عند الحقيقة واليوسف حم
الله على ما هو المأثور عند عامة المشايخ وعند علماءنا على ما ذكره
الأئمة السرخسي ففي هذا الكلام تأويل صحيح فلا يوجب الكفر بخلاف
ما ذكرنا في الاخرى من القرآن فانه يكفر ولو قرأ القرآن على ضرب من
او القصب فقد كفر بقرآن فقال رجل بين جبهتي طوفان في هذا
كفر في المحيط القاصي البرهاني وجاء من مريد وشهد في المتيبة العاشرة
على عقايد سيد امير الهدى كورسيد نظيف لفاضل ساكن جنة شهد
على ان سيد امير الهدى قال من اكل هذا التكرح حر عليه النار وهذا
ايضا كفر لانه حكم يكون شخص معين غير منصوص عليه جنتيا هذا
فج العيق لان فيه دعوى على الغيب هذا ايضا كفر في الصحيح النقاد
حدثنا سفيان عن اسمعيل عن الشعبي عن مسروق عن عايشة
رضي الله عنها قالت من حدثك ان محمدا رأى به فقد كذب وهو يفتي
لاننا نكده الابصار ومن حدثك انه يعلم الغيب لا الله فهذا صحيح

وهذه في الترتيب
القاصي

نوع

تزوج امرأة بغير شهوة فقال لرجل للمرة خذني او بغير الكراهة
يكون كفر لانه اعتقاد ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم يعلم
الغيب هو ما كان يعلم الغيب حين كان من الاحياء فكيف بعد
الموت جاز قال انا علم المسرفات قال الشيخ الامام محمد بن الفضل
هذا القائل من صدقه يكون كافرا فان قال هذا القائل ان خبر
باخبار الجن اياي بذلك قال هو ومن صدقه يكون كافرا والله
تعالى من اتى كاهن فصدقه فيما قال فقد كفر به انزل على محمد صلى
الله تعالى عليه وسلم لا يعلم الغيب لا الله تعالى لا الجن ولا الاشر
بقول الله تعالى في الاخبار من الجن فاما تبينت الجن ان لو كانوا
يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب لمهين ومن ادعى علم الغيب كان
كافرا في قاضيهما نوع اخر فيما يعود الى الغيب قالت امرأة ثوري
توسد راسي فقال نعم فقد كفر هكذا حكى عن الشيخ امام ابن بكر
محمد بن الفضل وهذا لان السر والغيب احدث ومن ادعى الغيب
يكفر وحكي ان امرأة شاذ او امرأة حلف بعثت اليه السم في شهر
رمضان على يد جارية وبطأت الجارية في الرجوع فاهتمت المرأة

بالجارية تقطعت بينهما الى ان قال لها فاعلموا الغيبة
فقلت نعم فكتب علي محمد بن الحسن في ذلك فكتب محمد بن جعفر
النكاح فانها كفت ومن قال بغيره خذ ابراهيم او رسول ابراهيم او غيره
وولد به فهد يده فهد فقيهه اختلاف المشايخ وعلى قياس هذه
المسئلة يجب ان يكون في المسئلة التي ذكرناها في اول هذه النوع
اختلاف المشايخ اجل تزوج امرؤ ولم يحضره شهود فقال الرجل
خذ ابراهيم او رسول الكواه كروم او قال خذ ابراهيم او فرشتگان را كواه كروم فقد
كفر لانه اعتقد ان الرسول الملك يعلم الغيب فتاوى الاصل ولو
قال فرشته درست است كواه كروم و فرشته درست چپ كواه كروم لا يكفر
لانها يعلمان ذلك لانها لا يغيبان عنه في مجموع النوازل اذ قال
فان خوارزمي وقد اختلف المشايخ في كفره ووجه الكفر ظاهر لانه
ادعى الغيب وادخلها في الهامة فقال رجل يموت المريض كذا القليل
عند بعض المشايخ واذا خرج الى السفوح العاق فخرج من سفره
فكفر عند بعض المشايخ واذا قال الجو سي دست برچه نهاده است
ويعد قد صاقل لا يستحسنه فقد كفر واذا قال فلان برك خورشيد بخوابه

مردن بخشي عليه الكفر فلو قال من بود و نابوده بداهتم يكفر سئل الفضل
عن معنى قوله عليه السلام من اتى كاهنا وصدق بما يقول فقد كفر
بما انزل على محمد صلى الله تعالى عليه سلم فقال الكاهن الساحر
فقبل له هذا الرجل قال نعم قيل له فان قال هذا الرجل ناخبر عن
اخبار الجن اي اي قال وان قال هكذا فاشركا كاهن ومن صدقه
فقد كفر لان اخباره يقع عن الغيب لا يعلمه الا الله لا ترى قوله
تعالى فلما خرت بينت الجن ان لو كانوا يعلمون من الغيب فعلوا الغيب
لا يعلمون ولا انس هذا في محيط القاضى البرهاني من نفسه من
جلد الثالث هكذا في فصول العمادى وجاء من مريد دوشاه
الفاضل ساكن قرية ابوه وشهد على ان سيد امير المذكو سئل ان
نكاح الامه على الحره جائز ام لا فقال ينبغي ان تجعل الحره مطلقه ثم تزوج
بها اي بالامه وبحكم هذه القول كفر ذكر شيخ الاسلام خوارزمي
في شرح الميزان ان رضى بكفر الغير اما يكون كفرا اذا كان يستقيم الكفر
ويستحسنه وفي فصول العمادى اذا قلن الرجل جاك كذا الكفر فانه
يصير كافرا وان كان على وجه اللعب كذا اذا امر الرجل امرؤة الغير فكذا

و شهادت على الكفر
على غير شرع

فأختارها لا تتأدبتين هي من زوجها يصير له كفر هكذا
 عن أبي يوسف رحمهم الله تعالى وعن أبي حنيفة رضي الله تعالى عنه
 أن من أمة الرجل أن يكفر كان أمراً كافراً المأمور له لم يكفر وقال
 الفقيه أبو الليث رحمه الله تعالى عليه إذا علم الرجل جلالته الكفر ^{بغير} كذا
 إذا علم وأمره بالاعتزال لأنه رضي بكفر المأمور من رضي بكفر ^{بغير} كذا
 كافراً وعنده أنه يكفر لكفر الرضا بكفر رجل كماله طابع قلبه على
 الإيمان يكون كافراً ولا يكون عند الله تعالى مؤمناً رجل قال استقبلني
 أوقان كافر بغير كفر في قاضيضان ومن تكلم بكلمة توجب لكفر ^{بغير} كذا
 غيره بكفر به الصالح ولو تكلم بها وقبل القوم ذلك منه فقال كافر ^{بغير} كذا
 رضي بكفر نفسه ففعل كفو من رضي بكفر غيره فقال اختلف المشايخ
 فيه وقالوا في السيرة البيهقي مسألة تدل على أن الرضا بكفر الغير ليس بكفر
 صوته ما ذكر في سيرة المسلمون إذا أخذ وهباً وخافوا أن يسلموا فكم وثق
 أي شد ونس حتى لا يسلموا وضربوه حتى يشتغل بالضرب فلا
 يسلم فقالوا في ذلك ولم يقل فقد كفو وأشارت من الأئمة بالسخة
 في شرح الحاشية هذه المسئلة لا تصح وليلا أن تأويل هذه المسئلة أن

المسلمين

المسلمين يعلمون أنه لا يسلم حقيقة ولكن يظهر الإسلام تقيية ليخبر
 عن شر القتل فلا يكون هذا منهم رضاً بكفره وذكر شيخ الإسلام في شرح
 السيران الرضا بكفر الغير إنما يكون كفراً إذا كان يستحق الكفر يستحق ما إذا
 كان لا يستحقه ولا يستحقه ولكن أحب الموت والقتل على الكفر ^{بغير} كذا
 موزي بطبعة حتى ينتقم من هذا لا يكون كفراً ومن تأمل في قوله تعالى
 ربنا اطس على قلوبهم وأموالهم وأشد على قلوبهم فلا يؤمنون حتى يظفر
 له صخرة ما دعيها وعلى هذا إذا ادعى على ظالم إمامتك لله على
 الكفر أو قال يسلب الله عنك الإيمان أو دعى عليه بالفارسية فلهذا
 جان تريكان رستاء فهذا لا يكون كفراً إذا كان لا يستحق الكفر ولا
 يستحقه ولكن تمحق أن يسلب الله تعالى الإيمان حتى ينتقم منه على
 ظله وإيثاره بالحلق وقد عشرين على رواية أبي حنيفة رحمه الله
 تعالى أن الرضا بكفر الغير كفراً من غير تفصيل ثم ما يكون كفراً بال
 خلاف بوجوب حيال العمل في المحيط القاضي البرهان في ما قواكم
 في رجل يقول بامكان نبى بعد خاتم النبيين ويجوز مساوات
 عامة المؤمنين مع خاتم النبيين في كثرة الثواب قريب وبالإيجاب

ويجوز كون افضل من خاتمة النبيين في القرب وكثرة الثواب
 بسبوا وتوجروا الجواب ما قوله بما كان نبي بعده صلى الله عليه
 وسلم فقد صرح الامام ابو الفضل التورقشتي في كتابه المستق
 بالمعتمد في المعتقدي كفر من قال بما كان نبي يكون بعده وفضل
 الايمان بخاتمة النبيين وتوقع معنى ختم النبوة واطال البحث وقال
 هذه المسئلة تنبيه بين الاسلاميين لا يحتاج الى كشف وبيان
 وهذا المقدار الذي ذكرت فلما قلنا ان تغايط زنديقا ههنا
 كثيرا ما يجدون بان الله على كل شيء قدير والحاصل ان القدر
 ليس فيها كلام بل الكلام في الشيء ما هو وفي ما اخبر عن وجوب
 كونه لا يكون انتهى ملحضا مترجما وقد نص وهو فيه وغيره في غير
 يكون اعتقاد حصول النبوة بالكسب كفر او علوا للتكفير بتبادله
 الى تجوز نبي مع نبينا صلى الله عليه وسلم او بعده قال العلامة
 النابلسي وفساد ما ذهبهم عنى عن البيان بشهادة العيان
 كيف وهو يؤول الى تجوز نبي مع نبينا عليه الصلوة والسلام
 او بعده وذلك يستلزم يتكسر القرآن او قد نص على انه

خاتمة

خاتمة النبيين واما المرسلين وفي السنة انا العاقب لا يجوز
 واجمعت الامة على بقا هذا الكلام على ظاهره وهذه احدى المسائل
 المشهورة التي كفرنا بها الفلاسفة لعنه الله تعالى وفي شرح تحفة
 المهاج في كتاب الردة ان كذب رسولا او نبيا او نفعه باي مقصر
 كان او صغيرا به تحقيره او جورة احد بعد وجود نبيا صلى الله عليه
 وسلم يكفر وعيسى عليه السلام في قبل فلا يرد ومنه في النبوة
 بعد وجود نبيا صلى الله عليه وسلم كتمني كفر مسام بقصد الاصل لا الشك
 عليه منه ايضا لو كان فلا يلقينا انت به ان جوز ذلك يكفر ولا يجوز
 انتهى وقال على القاري في ذيل قول القاضي قال كل صاحب قن
 ويمكن حمله على انه يجوز كون نبي مرسل بعد نبينا على السلام
 فيكون امره اشد ولهذا قال بعض علمائنا ان من ادعى النبوة
 له قاتل اظهر العجزة كفر ما قوله بجواز مساوات عامة المؤمنين
 مع صلى الله عليه وسلم فقد ذكر القاضي عياض قوله المعري
 هو مثله في الفضل الا انه لم يات به رسالة جبرئيل وقال وصل
 البيت الثاني من هذه الفصل لتشبهه غير النبي صلى الله عليه

وسامه في فضله بالنبي صلى الله عليه وسلم وقال العلامة الشافعي
في شرح الشفا في ما من ترك الادب ما لا يخفى حاشاه من ان يرتفع
له اسلامه ووق فانه كفر بغير لانه والقاري في ذيل قول القاضي
وبين خصايصه التي لم يتحقق قبله مخلوق قال ومن العلوم
استحقاقه وجود مثلها بعده وفي شرح طريقة المحققين من تصحيح
فما نقل عن بعض الكرامية من جواز كون الولي افضل من التوكل
وضلال في كفر الفوائد وما هو اى الولي كالنبي في المنزلة ولا بد
فضلا عن ان يفضل عليه كما قالت الكرامية وبعض ملاحقة القول
اذ النبي معصوم بما من من سوء الخاتمة مذكور بالوجه مشاهد
الملك مامور بتبليغ الاحكام وارشاد الانام بعد تصايف الكمال
التي ليس عند الولي قطرة من بحرهما وهو من هب جميع اهل البيت
الصوفية وغيره احق قال كبرهم ان نبيا واحدا افضل عند الله
من جميع الاولياء ومن فضل ليا على نبي يخفى عليه الكفر بل هو كذا
انتهى وقال العلامة النابلسي في المطالب ما المفضل على كل
مكلف فحق الانبياء والرسل عليهم السلام فهو معرفة ما يجب في حقهم

من صفات كمال الخلق ويستقبل عليهم من التقايع والاولياء
ويصور عليهم من الاخلاق البشرية التي لا كمال فيها ولا نقص على
سبيلى وادى ذلك ان يعتقد امتياز الانبياء عليهم السلام عن
جميع الخلق بصفات من الكمال دون جميع الخلق عن صفات من
النقص بعد اعتقاده امتياز الله تعالى عنهم وعن جميع الخلق بصفات
من الكمال وتنزيهه تعالى لهم دون جميع الخلق من صفات
من النقص انتهى وقد عرفت فيما سبق ان اعتقاد اهل السنة و
الجماعة ان الولي لا يبلغ درجة النبي فضلا ان يتجاوزها وقد
ذكر في شرح المواقف والمقاصد ان الاجماع منعقد على الانبياء
افضل من الاولياء وذكر في شرح العقايد ان تفضيل الولي على النبي
كفر وضلال كيف وهو تحقير للنبي وخرق الاجماع كذا في طريقة
المحضية الباب الثالث في بيان قول الشهاد على عقايد سبيل
الملك كونهما تقبل الا اعلم ان اكثر هذه الشهادت ليس فيه
نصاب فلا يثبت بالهدى فاصبح لك بان لا ترد من باب
الدين فيثبت بغير الواحد كذا في فتح العميق وذكر في العيون اذا

خبر الملة الواحد بموت زوجها او بالردة او بالطلاق حلها
 ان تزوج ولو منع من هذا الواحد رجل حل ان يشهد كل واحد
 ههنا من باب الدين فيثبت بخبر الواحد وانه لم يوجد لفظ الشك
 كذا في قاضيان مع ان تلك الاخبار متواترة من جهة المعنى
 مشتركة وهي ندقه بطن الكفر لا صله عليه اظهره ولا يمان
 بالغم وهذا عند الفقهاء كما في المشرق وشرح البضاوي فيفيد
 علم اليقين به قال قاضيان عند الملة والدين في شرح مختصر
 الاصول وهي من تصانيف ابن الحانبل اذ كثرة الاخبار في الوقف
 واختلف فيها كل واحد منها مشتمل على معنى مشترك بينها لجهة
 تضمن التوامر حصل العلم بالقدر المشترك ويسمى المتواتر من
 جهة المعنى وذلك كوقائع حاتم فيما يعكس عطاياه من اهل وقرب
 وعين وثوب فانها يتضمن جود فاعلم وان لم يعلم شيء من
 تلك القضايا كوقائع على رضي الله عنه في حروبه من انه هزم
 في خيبر كذا الوعد في احد كذا الى غير ذلك فانه يدل على كثرة
 على شجاعة وقد تواتر ذلك منه وان كان شيء من ذلك الجوريات

لم يبلغ درجة القطع واعلم ان الواقعة الواحدة لا تضمن الخبرين
 والتجاء قبل القدر المشترك من الجوريات ذلك هو متواتر وان
 احادها يصدق قطعا بل بالعادة انتهى في الخبر وقد تظاهرت حتى
 صارت متواترة المعنى بمنزلة شجاعة على رضي الله عنه وجود
 حاتم فاجاب بان بلوغ خبر وعمل احوال التواتر في الزواجر ومنها ما
 تواتر الاحاديث الواردة في باب القضاء والقدر ويكون للكل ثبات
 بتقدير الله تعالى ومشيئته وان كانت احاد الا انها متواترة المعنى
 كتجاء على رضي الله عنه وجود حاتم وكما صحاح يقال القاتل
 مثل البخاري ومسلم وغيرهم في غير الفوائد ودرر القوائد
 المعنى يشرح مقاصد حاتم التواتر وان كانت تفاصيلها احاد
 كتجاء على رضي الله عنه وجود حاتم وهي مذكورة في ذلك الخبر
 في شرح عقايد النسفي من ان التواتر فقد كفر ومن انك المشهور ويكر
 عند البعض وقال عيسى بن ابيان رضي الله عنه لا يكره وهو الصحيح من
 ان خبر الواحد لا يكره جاحده كذا في فتاوى المكي في الصغر
 ولو شهد اثنان ان فلانا طلق امرته والزوج غائب لا يقبل بان

شهد عند المرأة تقبل ويتزوج اخرج وكذا لو شهد عندها
رجل عدل قال الشهادة والاخبار عند والى المرأة كالشهادة
والاخبار عند لها وفي شهادت فتاوى قاضين رحمهم الله تعالى
ولو شهد عند المرأة واحد بلعب وجهها او برقة او بطلاقها
حل لها ان يتزوج وفي الخبر البرهانية وكذا في الفصول
العمادية الفقه في ذلك ان حرمة المصاهرة بالنظر والمخير
ثابتة بدليل يوجب العلم من كتاب وخبر متواتر ومشهور
اوجماع وانما ثبت بالخبر الواحد والقياس والخبر الواحد حجة في
حق العمل وليس حجة في حق العلم والقياس كذلك فيكون حرمة
المصاهرة بالنظر في حق العمل لا في حق العلم كذا في محيط القاطن
البرهاني من جلد الثالث ولا يقبل شهادة العدو وان كانت عند
سبب لئلا يقبل كانت بسبب الدين كذا في خزائن الفتوى في جميع المحرر
ويقبل شهادة العامل كذا في نور العين وكل انسان خصم في حق
لله تعالى تقبل الشهادة فيه قبلت بدون الدعوى كذا في الفصول
وفي الاخبار عن امور ديني بخلاف الاخبار عن نجاسة الماء وطهارته

والاخبار عن حرمة الحل والاحتساب ما يتصل بذلك في تعارض
الخبرين في نجاسة الماء وطهارته وفي حرمة العين والاحتساب وخبر
الواحد يقبل في الديانات كالحل والحرمة والطهارة والنجاسة اذا كان
مسلم اذ لا اواني حرام او عبد امجد ودا ولا وكثرة لفظ الشهادة
والعدالة كذا في الوجيز الكردي رجل اشترى لحما فاما قبضه
فاجزه مسلم ثقة انه قد خالطه لحم الخنزير لم يبعد ان ياكله كذا
كذا في النافذة خاينة مسلم اشترى لحما قبضه فاجزه مسلم ثقة
انه ذبيحة الجوسي فانه لا ينبغي للشترى ان ياكل ولا يطعم غيره
لان الخبر اخبر بحرمة العين وبطلان الملك وحرمة العين حق
لله تعالى فيثبت بخبر الواحد وما بطلان الملك لا يثبت بخبر
الواحد وليس من ضروري ثبوت الحرمة بطلان الملك ولا ثبت
الحرمة مع بقاء ملك العين ههنا لا يمكن الرد على بايعه ولا ان يحبس
الشم على البايع اذ الم يطل البيع ولو انه لم يشتري اللحم ولكن الذي
كان اللحم في يده اذن له بالتناول فاجزه مسلم ثقة انه ذبيحة الجوسي
لا يحل له ان ياكل ولو انه اذن له بالتناول ثم باعه منه بعد الاذن

بذلك بسبب الخمر ميراث و هبة ثم اخبر مسام ثقة انه حرام العين
 ليحل تناول كذا في فتاوى عالم كيري الباب الثالث في بيان توبة
 الزناديق هل تقبل ام لا يبيحها وتجرع انواع اخرى عرض الاسلام على
 والمزاج حرام وحرمة عبد لا كان اولمة فان اسلم المنة لاقتل الاصل
 في قتل المنة قوله عليه السلام بدله بينه فاقنوه ولباع العبد بضم
 الله عليهم جميع انهم راو ذلك ونقل عن غيرهم خلافة والمعنى
 انه بنفس الرضا حرم بيعا عينا لان له هيبته صاحبة الخراب فاقا
 به الباعث على الخراب هو الكفر فاقيم ذلك مقام حقيقة الخراب في
 وجوب قتله اوفي باحته كما في الكافر الاصل الا انه لا بد من عرض
 الاسلام لان الظاهر لا يرد لا بشبهة دخلت عليه فيستحب العرض
 على الاسلام بخلافه يذكرك تلك الشبهة فزيلاها ولا يجب عرض
 الاسلام لانه من باعته الدعوة والكافر اذا باعته الدعوة لا يجب
 الدعوة مرة اخرى بل يستحب فكذلك هيبته اذا عرض عليه الاسلام
 والى ان يسلم قتل من ساعته ولا يؤخر قتل في ظاهر الرواية الا
 اذا استهل فجهل ثلاثة ايام وفي النوادر عن ابي بصير وابي يوسف

رحمهم الله تعالى انا يستحب للامام ان يهمل ثلاثة ايام استهل
 اول يستهل لرجاء ان يسلم وهذا لما ذكرنا ان الارادة لا يكون الا
 بشبهة وعند زوال الشبهة يعود الى الاسلام ولا بد لزوال الشبهة
 تاملا لا بد للقتل اقل من مدة فقد رنا ذلك بثلاثة ايام وقد صح
 ان رجلا قله على عمر رضي الله عنه فقال له هل من مغيبة خبر
 فقال له نعم رجل منافق اذ قد تقتله فقال له عمر لو ليت منه ما
 وليتم لكنت حبسته ثلاثة ايام ثم عرض عليه الاسلام في كل يوم
 فان اسلم فيها ولا قتله وجهد ظاهر الرواية وهو الجواب عن
 القسك بحديث عمر رضي الله عنه ان الحكم في ذلك الوقت كان
 كذلك فقد بان فيهم من هو حديث العهد بالاسلام ومن كان
 حديث العهد بالاسلام رب ما يظهر له شبهة فيرجع عن الاسلام
 بتلك الشبهة ويعود عند زوال الشبهة ولا بد لزوال الشبهة
 من مدة فاستحب لامهال نظر امامي زماننا فقد استقر حكم الدين
 وتبين الحق فالشك بعد ذلك ظاهر يكون عتقت مع احتمال
 ان يكون شبهة فيوجب لارادة الشبهة واذا لم يطلب حمل على انه تمتعت

او يؤذي باصبيان ونقل ذلك على وجه الاستقصاء فيجب على من
 باعه ذلك عن الاثمة المسلمين انكاره وبيان كفره وفساده
 يقطع ضرره عن المسلمين والزندق اذا تاب بعد لقائه لا تقبل
 توبه عند مالك واليث واحاق واحمهم الله وتقبل عند
 الشافعي رحمه الله وفيه اختلاف بين الاكظم وابي يوسف حمهما
 الله تعالى وحكي ابن المنذر عن ابي بن ابيطال رضي الله عنهما انه
 تقبل توبة المفرق بين من سب الرسول صلى الله عليه وسلم
 من سب الله عز وجل ان المختاران من صلواته ما يدل على
 تخفيفه عليه الصلوة والسلام بعد وقصد من عامة المسلمين
 قتله ولا تقبل توبة بمعنى الخلاص عن القتل كذا في جليل والفرق
 بين سب النبي صلى الله عليه وسلم وبين سب الله تعالى انه يقبل
 توبته من سب الله تعالى دون من سب النبي عليه الصلوة والسلام
 كذا في خلاصة الكبرى كل مسلم ارتد توبة مقبولة الجماعة من كونه
 وقد نه على ما مر والكافر بسب النبي من الانبياء فانه يقتل جلا
 ولا تقبل توبته مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت لا حق لله تعالى

والاول حق العبد لا ينزل بالتوبة ومن شك في عذابه وكفره
 كفر وتما في الدرر في فصل الجزية مغزى البعازية وكذا الوضوء
 بالقلب فصح واشباه وفي فتاوى المصنف ويجعل الحاق الاستهزاء
 والاستهزاء بالمتعلق حقه ايضا وفيها سئل عن قال الشريف رحمه الله
 والديك والديك الذين خلقوك جميع المضاف بهم ماله يتحقق بعد
 خلافه لا في هاشم وامام الحرمين كما في جمع الجوامع وحينئذ فيهم
 حضرة الرسالة فينبغي القول بكفره واذ كفر بسببه لا توبة له على ما
 ذكره البرزقي وتوارده الشارحون نعم لو لاحظ قول ابي هاشم و
 امام الحرمين باحتمال العهد لا كفر وهو الايق به فيهما التصريح
 بالميل الى ما يكفر فيها من نقص مقام الرسالة بقوله بان سب
 صلى الله عليه وسلم او بفعله بان يفضله بقلب قتل احدكم كمن التصريح
 به في الحديث اكل كافر تاب فتوبة مقبولة في الدنيا والاخرة الا
 الكافر بسب النبي صلى الله عليه وسلم وسائر الانبياء وسب الصحابة
 رضي الله عنهم او احدهما او السحر ولا يأمرو به بالزندقة ان اخذ
 قبلت التوبة كذا في الاشباه والنظائر وفي المحوى شرح الاشباه والنظائر

قال الفقيه ابو الليث فان تاب الساحر قبل ان يؤخذ تقبل توبته ولا
يقتل وان اخذ ثم تاب لم يقبل توبته ويقتل وكذلك الزنديق المحدث
الداعي الفتوى على هذا القول انتهى في المشارق حاشيتنا ايضا
ان الزنديق ان تاب قبل الاشهاد بذلك قبل توبته والا فلا تقبل
ويقتل كالساحر انتهى في العيني شرح الكفر وكذلك الزنديق تقبل
لا يقبل توبته في العيون لا يقبل توبته بالاجماع الا عند الشافعي
رحمته الله معلوم شدك به كنه بنامى وبر تقييد شد ومخالفت ظاهر بابا بن
جبريت الزنديق يهلك صاحبان ويشكرا لكانا كذا في حال مروني صاحب
اصدا اعتقادهم بانده واقراوا لكانا كذا في حال مروني صاحب
علمنا فثبت ان ذلك لا يقبل توبته الزنديق يعصى قول كرده مخي شود توبه زنديق ومعنى
ابن كلام است كه مردم را اعتقاد بر توبه او متصور نيش و زير كه طريق اطلاع
بر توبه اش بين قرار زباني است پس قرار زباني او بنا بر توبه قائل تقييد است
محل اعتقاد ميت ومعنى ابن كلام اين است كه اگر از توبه او صدق نيت از باطل
خود برگردد و باطن او صاحب اعتقاد شود و در نظر و دهرت زير كه او تعالى دانايي تمام
و تشكرا است و احوال تقييد بر شده را ميده اند مردم را علم في الصدوق كنه

ابن بطوطه كذا في التفسير فتح العزيز من نفسه من جلد لا وجر توبه
البرق كذا ابو الليث الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن بالآخرة
و وجدانية الخالق وان تغلب ليس الزنديق من كلام العرب معناه
على ما يقوله العامة ملحود و دهرى عن ابن دريد انه فارسي معناه
واصل زندهاى من يقول يد و ام الدهر في القاموس الزنديق الكافر
من الشقية او القابل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالزينة
ومن يبطن الكفر ويظهر الايمان او هو معرب زنديق اي دين المات
و جمع زنادقة و زناديق و قد تزندق و الاسم الزند فكذا في الحقيقة
شرح طريقة المختار يقص نفسه واسناد لعودت اليه خص باسم الكفر
وان كان لا يثبت الباري تعالى خص باسم العطا وان كان مع اعتقاد
بنبوة النبي صلى الله عليه وسلم و اظهار شعائر الاسلام بغير عقائد
كفر بالاعتقاد خص باسم الزنديق وهو في الاصل منسوب الى زنديق
اسم كذا الظاهر من لافي ايم قباد و ترجمه تا و كذا في الجوهري التسمية و قد عرفت
ينعون انه يسميهم كذا في غير الغرايد و در هذا الفوائد السمي شرح معناه
و الكافر بسبب اعتقاده الحق لا توبه له و لو امره في الاصح ليعمها في

التوفيق والكفر بسبب الشيعين وبسبب حادهم في البحر من هو
 معز بالشهيد من سبب الشيعين او طعن فيهما كفر ولا يقبل
 توبة وبه اخذ الدبوس وهو المختار للفنوي انهم المختار
 انتهى في نصاب الاحتساب الحمادية والفتاوى ورد المختار
 وقاضخان وغايه وغيرهما من الكتب الفقه من بحر الكاوهية
 من اعلنا جادا عاقلا بالغوا نكرو فيضة الصلوة وسائر العبادات
 البدنية بطواهر دلة الشرعية بالصفات المعروفة عتقا
 بواجبها وادعى الحلول والاتحاد وحل التمتع بالنساء الاجنبية
 بالاجتهاد شرعية وحل المحارم لكنه يظهر الاسلام ويقبل الاحكام ويظهر
 هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق عند مخالفتها ويظهرها عند
 موافقتها ويدعو الناس اليه معرفتها ويبيع في الارض بالفساد
 الدين بالفساد عقايد المسلمين ويتوبل ذات الحق تقيته وتكر من هذا
 التوبة والعود ويناد منه الفساد ويوما فيوما فاذا قل علماء الاملا
 وحكام المسلمين هل تجب عليهم قتل ودفع فساد نصرة لدين
 محمد صلى الله عليه وسلم ولو تاب في هذه الحالة هل يقبل توبة

والحال ان قبول التوبة يؤدي الى هدم قبول التوبة الزنديق
 هدم ما يؤدي لاسلام وشر ايعه بينوا توجروا واجاب جميع
 العلماء بالاتفاق يجب قتل ولا يقبل توبة نصرة لدين يوحى
 الله عليه سلم واخلاء العالم عن مثل هذا الفساد وفي التاتال
 قتل القرامطة في الجمل واجب استيصالهم فرض الزنديق والاباحي
 المعروفان الداعيان بالفساد لا يقبل توبتهما ويجب على الولاة
 قلع مادة الفساد وترويح الدين بنبيه صلى الله عليه سلم ولو لم
 في مثل هؤلاء من القرامطة اذ اعشروا عليهم على السلطان ولا ثم
 على فقهاء الاسلام ثانيا ان يحبوا في ذات الله تعالى بقتلهم ومما
 اصلهم ولا تقبلوا توبة ولا عذر كذا في الفتاوى الجواهر وفي شرح
 المقاصد من اعترف بنبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم واظهر
 شعائر الاسلام ولكن يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق فهو
 زنديق وفي خزنة الفتاوى ان كان مع اعتراف بنبوة رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اظهارة شعائر الاسلام يبطن عقايد هو كفر بالاتفاق
 خص اسم الزنديق وفي الرسالة القرامطة هم الذين ينكرون ظاهر التوبة

ويذكر عن بواطنها وفي كتاب السمع بالخبر عن الكفار وقال بعضهم
النساء كالرجال من يجوز طهرهن من غير نكاح كما يجوز طهر الرجال
وهو كفر بالاتفاق وفي شرح المختصر الوقاية لمولانا فاضل رحمه الله
عليه ذكر في خزائن الفقه انه يجب قتل الاسماء عييلة وسائر الملاحدة
الذين قد علم منهم اعتقاد الكفر كسائر الزنادقة مع اظهارهم للتوبة ^{لهم}
لا يستأبون لانهم باطنية وفي المتفق المعروف بجهار من في سبيل
الحرة والفقهاء على ان الزنديق وقد اتفق الاثمة على ان من ارتد
عن الاسلام يجب قتله على ان قتل الزنديق واجب وهو الذي لا كفر
ويظهر بالاسلام كذا في كتاب ميزان الشعر في الذي سيرة الكفر يظهر
الايمان يقتل واختلفوا فيما اذا تاب هل تقبل توبة ام لا فقال ابو حنيفة
رحمة الله عليه اظهر الروايتين عنه ومالك واحمد في ظاهر الروايتين
عنه لا يقبل توبة وقال الشافعي وابو حنيفة رحمهم الله في رواية
عنه يقبل ذلك في كشف العقائد في قبول توبة الزنديق وجه
احدهما يقبل والثاني لا يقبل قال الرودباري رحمه الله عليه
العمل للمتاخرين في المتأخرات مخفية ذكر بعض اصحابنا رضي الله عنه

ان نفها البلخ افتوا باراقته وماله واهراق ديارهم لها طهر عندهم
فضرر بعضهم بالسياسة ثم قتل اقل ما يجب من العلماء منهم
ان يعزروا ويجلسوا ابدان في السجن كذا في كتاب تحفة الصلوة وروى
سفيان الثوري انه كان يقول للبدعة احب الي من كل البدعة
لان المعاصي يتاب عنها والبدعة لا يتاب عنها وسبب ذلك ان صاحب
المعاصي يعلم بكونه مرتكب المعاصي فيرجى له التوبة والاستغفار
واما صاحب البدعة فيعتقد انه في طاعة وعبادة ولا يتوب ولا يستغفر
وهذا ما حكى ابليس انه قال فصمت ظهروني ادم بالمعاصي كذا واد
طهر بالمعاصي والاستغفار فاحاطت لهم ذنوبها لا يستغفرونها ولا
يتوبون عنها وهي البدع كذا في كتاب خزينة الاسرار المجلس الاول في
المجلس الثامن عشر في اقسام البدع واحكامها وفي بعض المسائل
بالبدعة حسنة ولا يجب توبة فتقول بان البدعة على خمسة اوجه الكفر
في الله والكلام في كلام الله وكلامه في قوله الله والكلام في افعال
عبيد الله والكلام في اصحاب رسول الله فمن تكلم في كلام الله او في كلام الله
او في قوله الله بغير حق فهو كافر بالخلاف ومن تكلم في افعال عبيد الله

وفي أصحاب رسول الله إذا كان مخالفا للنص الصريح أو المخبر المتفق عليه
أو الإجماع فإنه يوجب الكفر بإخلافه أن كان ذلك مخالفا للقياس
أو الخبر الواحد ويكون ذلك تأويل في محل التأويل يوجب شبهة التأويل
فإنه لا يوجب الكفر فيكون بدعة سيئة ويوجب التوبة وأما البدعة الحسنة
كقراءة القرآن بالجمع بالسياقة أو الغناء أو لم يخرج عن حد وقراءة
القرآن بالجمع وكفاية القرآن في ثلاثين جزءا أو الأذان على سبيل الخلد
إذا لم يخرج عن حد فإنه يكون بدعة ولكنها حسنة لا يوجب التوبة
ثم القتال مع أهل الأهواء إذا ظهرت بدعتهم بحيث يوجب الكفر فإنه
يباح قتلهم إذا لم يرجعوا أو لم يتوبوا جميعا وإذا تابوا أو أسلموا فإنه يقبل
توبتهم جميعا وقال بعضهم يقبل توبتهم جميعا إلا الهجعة والغايبين
من الزواجر وكذلك في القامط والزنادقة من الغداسفة لا يقبل
توبتهم بحال من الأحوال ويقبل جد التوبة كما هو قبل التوبة لأنهم لم
يعتقدوا بالصانع حتى يتوبوا يرجعوا إليه قال بعضهم إن توبته لاخذ
والإظهار فإنه يقبل توبة وإن تاب بعد الإخذ والإظهار فإنه لا يقبل
توبته ويقبل هذا القياس قول يحيى بن حمزة رحمه الله عليه في التمسيد

أو كذا

أو كشكور السامعي يكفرون أصحاب نبينا صلى الله عليه وسلم علمت
أن هذا غير الشرط في معنى الخوارج بيان بل هو من خروجهم عن حد
رضي الله عنه ولا يكتفى فيهم باعتقادهم كفر من خروجهم عليه وقع في
زماننا عبد الوهاب الذين خرجوا من بخار تغلبوا على العرب من كانوا
ينحلون مذهب الحنابلة فكفرهم باعتقادهم أنهم هم المسلمون من مخالفة
اعتقادهم مشركون واستباحوا بذلك قتل أهل السنة وقتل علماءهم رضي الله
تعالى عنكم وخرب بلادهم وظفر بهم عساكر المسلمون عام ثلاثين
ومائتين والف كذا في المختار الجزء الثالث في باب لبغاة العرب بالشا
الباب الرابع في بيان الساکت والمشكك المتكلم في تكفير سبيلهم
وتوابعه معتقد ومعاونته قال الله تبارك وتعالى يا أيها النبي جاهد
الكفار والمنافقين واغلظ عليهم قال دخل عليكم رضوان فلا تستط
عليكم إبداء جاهد الكفار والمنافقين بالهجرة والغلظ عليهم
في الجهاد جميعا ولا تخافهم وكل من وقف منه على فساد العقيدة
هذا الحكم ثابت فيه يجاهد بالهجرة وتستعمل معه الغلظة مما
يمكن منها عن ابن مسعود أن لم يستطع فليكفر في وجهه فالله

فقلبه بر يد الكره والبغضاء وتبين ومنه كان في تفسير الكشاف
في سورة التوبة من جلد لا وفي ان لا يكافوا اهل المذبح ولا دينهم ولا
يسلم عليهم لان امامنا احمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم على صاحب
بدعة فقد احببه لقول النبي صلى الله عليه وسلم ائتوا السلام بينكم
تحتوا ولا يجابهم ولا يقرب منهم ولا يهينهم في الاعياد والافاق والشر
ولا يصلي عليهم اذا ماتوا ولا يترحم عليهم اذا ذكروا بل يمانهم ويعاديهم
في الله عز وجل بمقتل بطلان مذهبهم اذ عنة محاسبها بالثواب
لغير ذلك الاجر الكبري وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نظر الى صاحب
بدعة بغضه في الله ماله الله قلبه امساوا بها نوا من انه صاحب بدعة
بغضه في الله ماله يوم القيامة ومن استخف بصاحب بدعة ففعل الله
تعالى في الجنة مائة درجة ومن لقيه بالبشرى وبما يشرف فقال
بما نزل الله تعالى على محمد صلى الله عليه وسلم وعن ابي المغيرة
عن ابن عباس رضي الله تعالى عنه انه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اني الله عز وجل ان يقبل عمل صاحب بدعة حتى قال
بدع بدعته وقال فضيل بن عباس من احب صاحب بدعة احبط الله

عمله واخرج نوره لايمان من قلبه واذا علم الله عز وجل من اجل
انه مبغض لصاحب بدعة وجوب الله تعالى ان يغفر ذنوبه ان
قال عمله اذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل بن
عياض سمعت سفيان بن عيينة يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل
في مخاط الله تعالى حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع
فقال صلى الله عليه وسلم من احببت احدا او ابغضت احدا فليقلل الله
الله والملائكة والناس اجمعين ولا يقبل الله منه الصبر ولا يعد
يعني بالصبر القريضة وبالعدل النافذة وعن ابي ايوب الجمحي
انه قال اذا حدثت الرجل بالسنة فقال عمن هذا وجدته في
القرن فاعلم انه ضال كذا في غيبة الطالبين وروى عن عائشة
رضي الله عنها عن النبي عليه الصلوة والسلام انه قال من قوصا
البدعة فكانت امان على هدم الاسلام ومن تبتم على رجاء المبتدع
فكانت امان على هدم الاسلام وقال النبي صلى الله عليه وسلم اخذت
في الاسلام واوى محمد ثاقل لينة الله والملائكة والناس اجمعين
ولا يقبل منه صرف ولا عدل وقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث غيبة

لهم الفاسق الطرد المستدع والساطان الجابر وقال النبي صلى الله عليه
 وسلم ترعون عن ذكر العاجز ذكر العاجز به فيه كي يحزن الناس
 فضح ما قلنا كذا في التهديد ابو شكور السامي بيان مراتب يبغضون
 في الله وكيفيت معاملتهم فان قلت ظاهرا والبغض العداوة بالفعل
 انهم واجبا فلا شك انه منذ رب اليه العصاة والنفاق على مراتب
 مختلفة فكيف ينال الفضل بمعاملتهم وهل يسلك جميعهم مسلكا
 واحدا ام لا فالعلم ان الخالف لا مر لله تعالى لا يخلو امان يكون مخالف
 في عقيدته او في عمله والخالف في العقيدة اما مستدع او كافر
 الكافر اما دعوى الى بدعته او ساكت اما بجزءه او باختياره فاقسام
 الفساد في الاعتقاد ثلثة الاول كفر الكافرين كان محاربا فهو
 مستحق للمقتل والارفاق وليس بعد هذين الا من اهانه والله
 فانه لا يجوز الاغراض عنه والتخفيف له بالاضطرار الى ضيق الطريق
 ويترك المغالطة بالسلام فاذا قال ساله عليك قلت وعليك الاول
 الكفر عن مخالطة مواعيلته وهو اكلته فاما الانبساط معه لا سيما
 اليه كما يرسل الى اصدقاؤه فهو مكروه كراهة شديدة كما ينبغي ان يتقوا

منه الى جد التبرع قال الله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
 الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم وابنائهم
 وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم
 اولياء الا ياتوكم قال عليه الصلوة والسلام السلام والمسلم لا يترى
 الثاني المستدع الذي يدعوا الى بدعة فان كانت البدعة بحيث يكفر بها
 فامره اشد من الذمى لانه لا يقرب مجزية ولا يباح بعقد فمما كان
 مما لا يكفر به فامره بين وبين الله اخفاس من الكافر الى المحال ولكن
 الامر في الانكار عليه شد من الكافر غير متعدي فان المسلمين
 الكفرة فلا يلتفتون الى قوله اولى يدعي نفسه الاسلام واعتقاده
 الحق اما المستدع الذي يدعوا الى البدعة ويرغم ان ما يدعوا اليه
 حق فهو سبب لغواية الخلق فشره متعدي فلا تسحب في اظهار
 بغضه ومعاداته ولا تقاطع عنه وتحقيره والتشجيع عليه مبذورة
 وتغفير الناس عنه اشد وان سلم بخلوته فلا بأس برجوعه اليهم
 علمت ان الاعراض عنه والسكوت عن جوابه يقتضي في نفسه بدعة
 ويؤثر في تجرعه فتلك الجواب اولى لان جواب السلام وان كان واجبا

فليسقط باري غرض فيه مصلحة حتى يسقط يكون الانشاؤا
 او في قضاء حاجته وغرض الزجر اهلهم من هذه الاغراض ان كان في
 ملائق الجواب ولا تنفي الناس عنه وتقييد البدعة في اجنبية
 الاول كلف لسان اليه والاعانة له لاسباب فيما يظهر للمخلق قال
 عليه السلام من انتهر صاحب بدعة ملام الله امنا واما نا ومن
 اهان صاحب بدعة ثمة لله يوم الفرع الا كبر من الاكل الموكلا
 اولقيه بشبه فقد استخف بما انزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم
 في كتاب حياه العلوم من جلد الثاني من تصنيف امام محمد الخوالي
 رحمه الله عليه عن ابراهيم بن ميسرة قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ومن وقع صاحب بدعة فقد اهان هذا الاسلام راو له اليه في
 في شعب الايمان مرسلان في مشكوة المصالح قوله تعالى وذوالو
 تد من فيل هنون اني شيع ابن است كنه فاروا صاحب عت وضلات
 جرب نري كنه قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا القيت الفاجر بوجهه
 كنه يعني فاسق را بر وی ترش بین دور حقایق تفسیر آورده است قال بیل
 ابن عبد الله من صحیح ایمانه و اخلاص توحیده فانه لا یأمن فی الجب متابع

ولا یجانسه ولا یشاركه ولا یوكله ویظهر له من نفسه العداوة ومن
 دهن مبتدع اسلبه الله تعالى حلاوة السمن ومن تحببت المتابع
 نزع نور الايمان من قلبه یعنی مؤمن را باید که نفس نکیر در مبتدع و باطنی نشین
 و طعام و آب بخورد و هر کس دوستی میکند با وی نور ایمان و سلام را نکیرند از او
 که و تفسیر مولانا یعقوب چندی قوله تعالى وذوالو تد من فيل هنون
 چنانچه در حدیث شریف وارد است که اذا القیت الفاجر فالقه بوجه خشر
 و در حقایق التزیل مذکور است که سبیل بن عبد الله تری میفرمود که
 صحیح ایمانه و اخلاص توحیده فانه لا یأمن فی الجب متابع و لا یجانسه ولا یوكله
 ولا یشاركه ویظهر له من نفسه العداوة ومن دهن مبتدع اسلبه
 الله حلاوة الايمان ومن تحببت المتابع نزع نور الايمان من قلبه
 مراد صحیح الايمان را باید که با بدعتیان انس نکیر و هم مجوس هم کاسه و هم نوله
 و بر که با بدعتیان دوستی پیدا کند نور ایمان و حلاوت آن از وی بر کنند و
 با لجام از جهل منکران کسی که ذیل النفس و بد اخلاق باشد با او موافقت کردند و
 بحسب ظاهر بر او بموجب نقصان کمال حسن اخلاص است پس کسی را که حق تعالی را با
 نیک ثابت دارد و او را از موافقت آنها احتراز ضرورت تا بسبب کثرت مزاجات

و صاحب آن رسول النفس در این کس تصور نیست که در انفس فروع العزیز
من بعد از آن فی کلمته المبتدع من یجعل غیر طریق الشرع شرعا پیشان
و ششمنی داشتن یکی از اصول این است که مسند کرده باشد الله تعالی و ایشان
در تشریح و الایمان است بر که ایشان را نور بصیرت است یا بر زبان غبت که در و کلام
خداوند تبارک تعالی از فروع الکر که در قیامت پدیدار است و امان بخداوند
علیه السلام من اهان اهل البدعة ائمة الله من فروع الکر که در تشریح
ایشان دوستی دارد و سخن نرم و جرب گوید و بر او شده باری تعالی و در تشریح
تبریک ایشان از سیم ادم قدس سره العزیز گفته است که نور ایمان و عزیز
شریعت از او بر گیرند هرگز که در و سناک شود بجهادی و ارباب برعت گوید که کوشش
بخوابی عالم میکند لقوله علیه السلام من تلذهن لاهل البدعة تسلب عنه
نور ایمان و جلالة الشیعة و ایضا من تبیم علی وجه البدعة قد
اعان علی هدم الاسلام پس آنکه در غیر است که همه را و و حدیث مسلم شده
پیشیده و در غاری رفت از حق که سرشته و سخن و شغل است و بحکم رب العلیل
حدیث علیهم السلام آمد و گفت یا داود و حدیث مسلم چهره و در غاری رفتی گفت از
تباری و جباری قومی ترسم چهره علی علیهم السلام گفت خداوند تبارک و تعالی

بیت و جهان خود و سوا که یاد کرده است اگر تمامی عمل اولاد او در یکجا می آید و زنده
از تمام پذیرم تا بدوستان و دوستی و بدشمنان من و دشمنی که هیچ یک از اینها
نمی آید چهره علی علیهم السلام نیز همچنان کرده و در غاری نشست بر و نیز
پس خطاب به بدوستان و دوستی کردن نیز یکی از اصول این است که
لا یغنی مولای من مولای من و لا هم یغفر من کذا فی ارشاد الطالیه
علمان المبتدع هو من خالف العقیدة طریق السنة و الجماعة
و حکم المبتدع ینبغی ان یکون حکم الفاسق لان الاضلال بالعقاید
لین مادون الاضلال بالاعمال اما فیما يتعلق بامر الدنیا حکم المبتدع
البعوض العداوة و الاغراض و العداوة و الاغراض و الطعن و اللعن و لا
یجوز الصلوة خلف کذا فی شرح المقاصد فالواجب علی کل من سمع
هذه الاقاویل الباطلة الانکار علی قایله و الجور بطلان مقاله
بالاشک و لا تردد و لا توقف و لا تلبث و لا فیه من جملة هم و زعمهم
فی حکم بالزندقة علیهم کذا فی الطريقة الخدیفة فالواجب ان یحکم
بشرع الخدیفة بالزندقة علیهم کلام جملة القائلین بان الدنیا و الخدیفة
لهم فیما سوا بالثبوت و التردد و التوقف و التلبث فی امرهم بعد حکم

توهم ذلك ومعاينة منهم الا اذا لم يتحققه ولم يعاينه بان خبره
 بذلك عنهم خبر من الناس لم يثبت الثبوت الشرعي بعد الثبوت
 الشرعي ايضا يحتمل كون الشهود زورا فان حكم الحاكم مستند الى
 الشهادة ان صدقت وان كذبت فلا قطع في ذلك باطلا كما ان
 اليه الشيخ عبد الوهاب الشعراني في خاتمة كتابه ميزان الرشيد
 الطائفة العلية وفي شرح الشريعة المسمى بمجامع الشروح قال
 ابو العليش الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن بالآخرة ووجود
 الخالق وان تغلب ليس الزنديق من كلام العرب ومعناه على الحق
 العامة لمحمد ودهري وعن ابن دريد انه فارسي معروف اصله نند
 اى بن يقول بداه الدهر في القاموس الزنديق بالكسر الشبهة
 او القليل بالضم والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة بالرومية او من
 يبطن الكفر ويظهر الايمان وهو معروف زنديق اى دين الملة و
 جمعه زنادقة او زناديق وقد زندق والاسم الزندق كذا في
 الحقيقة الندية شرح الحقيقة المحمدية وعن ابن مسعود روى
 الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعث الله

في امته

في امته قبل نبيت يبعث في امته يبعث او راضى اى تعالى وراى
 وى يبعث من وى بعض روايات في امته نبين الا كان له من امته
 حواريون كما انك لو دنا من ان يبعث من امته او حواريان او احدا
 يستند ويقتلان باصمه ووجوده او رايدان كذا في مكره دند وعلی نمودند
 است وطرقة وپروى ميگردند بحكم وى وحوارى مرد محب شخص ونام وبعين
 را كه خاص ياك باشد از كذب خلاف وفاق مشق است از حواريين
 خالص ياران وخلصان عيسى عليه السلام را كه حواري گويند نيز بهين معنی است
 وگفته برانند كه اصل در تسعیه ناص وخلص بجواری اصحاب عيسى عليه السلام است
 حرفت ایشان كادى بود و كاذر رحوارى گويند زير كادى مفيد وپاك ميكند
 جهر را و چون ایشان از میان ساير ناس اصدق وخلص وقرت وعات
 عيسى عليه السلام ممتاز بودند مشهور بجواريين كشته بر عجب شخص بابان علامه
 گفته و بعضى گفته اند كه تسعیه اصحاب عيسى عليه السلام بجواريين بجهت است كه
 ایشان ميگردند نفوس خود را يا نفوس مردم را از چرك جمل و معصيت بعم و
 طاعت پس از آن غير ایشان نيز حواري گفته كه نهانند برين تقدير از تسعیه قال
 الله تعالى يا ايها النبي جاها لك الكفار والمنفقين واظف

عليهم يا أيها النبي جاهد الكفار والمنافقين بالحق والغلظ
عليهم في الجهادين جميعا ولا تخافهم وكل من وقف منه على فساد
في العقيدة فهذا الحكم ثابت في الجهاد بالحق ويستعمل مع الغلظة ما
امكن منها كذا في تفسير المأذون وهو قول علي بن أبي طالب من رأى منك
منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فليسله فان لم يستطع
فليقلبه وذلك اضعف الايمان كذا في تفسير حماد ولا يسمع
الناس في خطاياهم بل اتبع في صوابهم واذا عرفت اننا نأبى الشر
فالان كره به بل الجلب منه خيرا فاذا كره به الا في باب الدين فان ذلك
معتق عرفت في دينه ذلك فاذا كرهه كيلا يتبعوه ويحذروه وقال عليه
السلام اذكره والفاجر بما فيه حتى يحذره الناس وان كان ذا جاه
ومنزلة والذي ترى منه اخلت الدين فاذا كره ذلك ولا يثابره
جاهه فان الله تعالى معينك وناصرك وناصر الدين فاذا فعلت
ذلك مرة بولوك ولم تقاس احد على طها والبدعة في الدين واذا
رايت من سلطانك ما لا يوافق العامة فاذا كره ذلك مع طاعتك اياه
فان يدع اقوى من يدك تقول له انا مطيع لك في الذي اتيت فيه

سلطان ومسلط على غيري اذكر من سيرتنا لا يوافق العامة فاذا
فعلت مع السلطان مرة لكفالك لانك اذا واطنت عليه دامت
اعلامهم يظهر ونك فيكون في ذلك قبح الدين فاذا فعل ذلك مرة
او مرتين ليعرف منك الجحد في الدين والحرص في الامر بالمعروف
فاذا فعل ذلك مرة اخرى فادخل عليه وحده في داره والغيه
في الدين وناظره ان كان مستدعا وان كان سلطانا فاذا ذكره الجحد
من كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قبل منك
ولا فاسأل الله تعالى ان يحفظك منه كذا في الاشهاد النظائر
في الآخرة قال الشيخ عاز الدين السمناني فعلى المرء المسلم ان يرى جلا
يتعاطى شيئا من الاهواء والبدع يهاون بشئ من السنن ان
يخرج ويرتبه منه ويتركه حيا وميتا ولا يسلط عليه اذ القبيح لا يجيب
اذا ابتدا بالسلم عليه الى ان يترك بدعته ويرجع الى الحق ولو لم
لا يتبع جنازته والتمى عن المجمران فوق ثلث ليال ثم اهو فيها
يقع بين الرجلين من حصة المقتصر في حقوق العصبية والعنف
دون ما كان في حق الدين فان هجران اهل الاهواء والبدع دئم

الحی ان یوینوا فقد مضت الصحابة والتابعون واتباعهم وعمل
السنة علی هذا جمیع متفقین علی معاداة اهل البدعة
وهجرهم وعن سبیل تفسیر قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله
والیوم الآخر یؤدون من عادی الله ورسوله انه قال من صحیح ایمانه
وخاص توحیده فانه لا یجالس مع مبتدع ولا یؤاکل بل یطهر له نفسه
العدوة والبغضاء ومن مبتدع فاسلب الله تعالی عنه حوائج
الیقین وامن اجابالی مبتدع لطلب الغر والغنی فی الدنیا الآخرة
الله تعالی بذلک الغر وافقره بذلک الغنی من یفعل فی وجه
مبتدع ینزع تعالی نور الایمان من قلبه وعن الثوری من سمع
من مبتدع لم ینفعه الله تعالی بما سمع ومن صافح فقد نقصت
الاساءه وعن فضیل من احب صاحب بدعته فاحذره وعندنا
رأیت مبتدعا فی طریق فخذ طریقا اخر وقل الفضیل من زنا صفا
بدعته خرج نور الایمان من قلبه کذا فی خزینة الاسرار ورجعنا
الابرار من نفسه وکافی آورده است که البدعة هی الامر المحدث
لم یکن من فعل النبی صلی الله علیه و سلم واصحابه ولاحق التابعین

ولامن اقتضای الدلیل الشرعی یعنی بدعت است که نوید باشد در وقت
اگر دانشی صلی الله علیه و سلم و اصحابه از ما بعین و نباشد در شریعت
بر وی دلیل و نیز آورده اند که البدعة هی زیادة فی الدین و نقصان
منه یعنی بدعت است که زیاده کردن است در دین چیزی که در وی
نباشد که کم کردن است از آنچه یک در دین باشد پس افراط و تفریط هیچ
گونه در دین سلام روانیت و اگر مکنی بمقصود اصلی رسمی این چنان بود
که در وی کجی طلب کند و نشان آن کجی را داند که فلان جایست پس اگر آن
چیز را از آن کجی و بدست نیاید و اگر پس تر از آن میماند باز بدست نمی
آید همچنین نشان کجی رضای حق تعالی است و تقای خدای و رسالت
و هیچ ظاهر و باطن نماند که ایشان گفته اند و لقد ضل بنا للناس فی
هذا القرآن من کل مثل شارب بر آن است که از گفته خدا و نبی
پیغمبر او کم و زیاده کرده و اورا کجی و تقای حق تعالی است نمی آید کذا فی هذا
الاعمالی و لا یجوز الصلوة خلف من ینکر الشفاعة النبی صلی
الله علیه و سلم و ینکره که اما کاتبین و عذاب القبر و کذا من ینکر
الرویه لانه کافران قال لا یری بجلاله و عظمه فهو مبتدع

ولا يصل خلف من ينكر المسح على الخفين وفي المشبهة هكذا
 اذا قال ان الله تعالى بدا ورجلا كما لاحادنا فهو كما في ان قال
 جسم كالأجسام فهو مبتدع وفي الرواقتي ان فضل عليا عليه
 غيره فهو مبتدع ولو انكر خلافة الصديق فهو كما في ذكره في خلافة
 الكبري قال عليه الصلوة والسلام من صلى خلف مبتدع فقد
 هدم الاسلام يعني هر که در پس مبتدع نماز گذارد و پس تحقیق و بران کرد
 باشد مسلمانی را و نیز حدیث نبوی است اذکر الفاجر بما فيه یحیی و
 الناس یعنی یاد کنید مردی را چه بدی که در وی است تا مردمان از او بترسند
 و حذر کنند که فی الحقایق من نفع قال علیه السلام غیبت للثلاث الفاسق
 و الامیر الجبار و المبتدع یعنی غیبت هر سه کس روا باشد فاسق را
 و پادشاه ظالم را و بدعتی را و هر بدعت در شان ایشان نمیکند و است
 غیبت اعتقاد بدیشان و فعل ایشان عین ثواب است و از بغضت و بدی
 است که قال النبي صلى الله عليه وسلم من اهان صاحب بدعة
 اهان الله تعالى يوم القيمة من فرغ الاكبر یعنی هر که امانت نمیکند
 بدعت را بدین کرد از حق تعالی دور و زقیامت از سرچ و رحمت بزرگتر از حق

بنی الواعظین قوله علی فان لم یستطع فی الحدیث
 السابق و علمهم لهذا قالوا ان الامر بالید لا باللسان و بالثبات لا
 و القلب للعلوم کذا فی المواقف الواجب علی کل من سمع امثال تلك
 الاقاویل الباطلة الا انکار علی قائله و الجرم بطلان کافر و لا شک
 و لا تردد و لا توقف لا تلث و لا فو یكون من جملة هم و یحکم علیه
 بالزندقه فانهم لما كانوا فی الاعتقاد و بهد و المرتبة کان بینهم و بین
 الشیطان مناسبة فیریم فی بعض الازمان اشياء من الانوار
 و غیرها فیغترون بها و یظنون انها محسنون و عند الله مکرون
 و لا یعلمون ان الشیطان لا یزال یحسن لاهل الخلو و در باب الیخنة
 ان یعملوا و اجسمهم و رؤیایهم من غیر تحکیم الشرع فیها فیقولون
 القلب اذا کان محفوظا مع الله یكون خواطره معصومة عن الخطا
 و هذا من اعظم کید العدو و فهم کذا فی خزینة الاسرار و ترجمه
 مجالس الابرار فی المجلس الاول منه قوله تعالی اربابا من دون
 الله فان اهل السنة و الجماعة قد فترقت بعد الفرون الثلثة
 او الاربعة علی اربعة مذاهب و لم یبق فی الفروع سوا هذه المذاهب

الاربعة فقد انعقد اجماع المركب على بطلان قول من يخالف
كلهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع ائمة
على ضلالة وقال الله تعالى ويشيع غير سبيل المؤمنين قوله
ما تقول ونصليهم وساء مصير الكذابي تفسير المظهر

خاتمة

الحمد لله المنة له ان نسخة شريفة صحيحة موصومة برؤوف المؤمنين على عقايد الخلفاء
از تاليف فيف محرم راز خفي وجل مولوي احمد على قدس سره قوم و
ساكن الكوفة العظيمة بتصحيح تام جناب مولانا مولوي عبد العزيز صاحب
نعماني ومولوي باقر محمد صاحب وقاضي مع الله صاحب كتاب
كهز در بندر بنی فی المطبع حیدری طبع شد المرقوم دوازدهم
شهر صفر المظفر ١٢٩٠

اقولكم دله فضلكم في قائل هذا لا قول الشيعة

الحمد لله من هذا لكون استمال التوفيق والعون اذا ثبت صدق
هذه الكلمات حاله الصغو فلا شبهة في كفره وزيادته والحال
ذكر والله سبحانه اعلم واكتبه خادما للشيعة والمنهاج عبد
الرحمن بن عبد الله سراج الحنفى المفقى بمكة المكرمة كان الله
لحم حاميا صلبا
الحمد لله وحده وصلى الله عليه وسلم على سيدنا وعلى اله
اصحابه والسالكين بفهم بعد اللهم استلك الهداية و
الصواب قال العلامة الشيخ احمد بن حجر تيمى رحمه الله في
تحفة المنهاج يشترط في الاقوال المكفرة صدورها على وجه
الاستهزاء والمعاناة بان عرفوا بان يقربوا ولا اعتقاد لما
دلت عليه وان ممن ان يكفر بالقول من افتري الرسل ورسولا
او جواز نبوة احد بعد وجود نبينا عليه الصلوة والسلام
ومن يكفر ايضا من حلل محرمها بالاجماع وعلم بتعظيم الدين

بالضرورة ولم يكن ممن يخفى عليه ذلك كالزنا واللواط
 وشرب الخمر وسبب تكفير انكار ما ثبت ضرورته
 من دين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم في تكذيبه صلى الله
 عليه وسلم انتهى ملخصا فاعلم من هذا ان صاحب هذه المقالات
 ان كان يقول بجل اللواط وباحتها مستهزا او معاندا ومعتقدا
 وصدر ذلك منه في حاله العتو ولم يكن ممن يخفى عليه
 ذلك الحكم فهو كافر والعياذ بالله تعالى تجري عليه احكام
 الزناديق وكذا ان صدر منه دعوى الرسالة على الوجه
 المذكور والله سبحانه وتعالى اعلم قاله بفسمه و
 وقعه بقلبه خادما لطلبه العلم بالمسجد الحرام
 كثيرا لنوب والا ثام المرجو من رب الغفران
 احمد بن شيخ الدحلان مفتي الشافعية بمكة
 المحمية غفر الله له ولوالديه ومشايخه واجباؤه
 والمسلمين اجمعين
 شيخ احمد الدحلان
 الحمد لله وحده رب زدني علما هذا القائل

خارج في قوله عن طريق المسلمين وسبيل الموحدين وقد
 ظهر كفره بتجويز وقوع النبوة بعد نبينا صلى الله عليه وسلم
 واثبات الرسالة لنفسه وتقليل ما علم تحريمه من الدين بالضرورة
 وحيث صدرت منه هذه الاقوال بحضرة الشهود العدول وهو
 عاقل انه يستتاب ثلاثة ايام من يوم الحكم فان قاب فيها و
 الا قتل كما في اقراب المسالك والله اعلم كسبه حسين بن ابراهيم
 المفتي المالكية بمكة المحمية حامدا وصليبا مسلما **حسين**
 الحمد لله رب العالمين ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب
 لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب له شكران كثيرة
 هذه الالفاظ الشنيعة يحكم بكفر قائل معتمدا ثابت العقل
 ومثله لا يحمله فيجس ثلاثة ايام يدعى فيها الى الرجوع
 عن قوله فان فعل رجع الى الاسلام والا ضربت عنقه
 كافرا وما له فيكم هو منصوص فلقد جاء شيئا اذ انكاد
 السموات يتفطرن منه فتنشق الارض وتخر الجبال هذا
 آلا ولكن من يفار الله يحري حدوده على من كفر به وعصا

غفران خوند زاده ساکن خوش	محمد سعید خوند زاده سکنه ذک	فقیر شاه خوند ساکن بیجا	صاحبزاده صاحب ساکن تورو
اخوند زاده ساکن نوشهر	حضرت شاه ساکن کالو خان	فضل خوند زاده ساکن زبیده	شاه شرف خوند زاده ساکن مشهور
محمد علی خوند زاده ساکن تورو کوسر	قاسم جھان کبری	نصیف خوند زاده	صاحبزاده صاحب امانزی
عظیم الله خوند زاده	حمید الله خوند زاده	فضل احمد خوند زاده	محمد سعید خوند زاده
محمد یوسف خوند زاده	محمد طیب خوند زاده	قاضی عبد الحمن خوند زاده	محمد حسین خوند زاده
محمد خوند زاده	قاضی لمیل خوند زاده	محمد امین خوند ساکن پشاور	قاضی عبد الله خوند ساکن کالو خان
قاضی احمد خوند زاده	نسیم کل خوند زاده ساکن جیبه	محمد خوند زاده ساکن چک	قاضی عبد الله خوند ساکن پیرک

عبد احمد خوند زاده	نور الخوند زاده ساکن پیرا	محمد نور سکن پشاور	نصر الله ساکن پشاور
محمد الخوند زاده ساکن کند	جلال الدین خوند زاده	غلام شاه خوند زاده	حافظ الله ساکن تورو
جیب شاه خوند زاده ساکن تورو	ناصر احمد ساکن لنڈ	برهان الدین خوند زاده هنگ	حافظ امین الله ساکن سریند
عبد الله خوند زاده	عطا محمد خوند زاده	محمد خوند زاده ساکن هوت	محسن خوند زاده
محمد قاسم ساکن پیر حسین	باد شاه خوند زاده ساکن هوت	محمد قاسم ساکن نوشهر	حیات میر خوند زاده
عبد الغزیز خوند زاده	عبد الاحد ساکن محمود	حسن الخوند زاده ساکن مرغوز	حسن الخوند زاده ساکن مرغوز
فضل احمد خوند زاده	حسن الخوند زاده ساکن پامخیل	فقیر شاه خوند زاده ساکن مرغوز	حافظ جی صاحب ساکن توتال

صفحة	سطر	فصل	عصبة	صفحة	سطر	فصل	عصبة
٢٥	١	وسنة	والسنة	٢١	١٣	وجاء من مريده	وجاء من مريده
٢٦	٢	لما كانوا	ولما كانوا	٢١	١	الواجب	الواجب
٢٦	٣	فيهم	فيهم	٢١	٢	الانبياء	الانبياء
٢٦	٤	على امن	على امن	٢٢	١	وبسلم	وبسلم
٢٦	٥	وظاهر الاسلام	وظاهر الاسلام	٢٢	٩	وصفوا	وصفوا
٢٦	٦	قوية	قوية	٢٢	١٥	او ما مائة الروض	او ما مائة الروض
٢٦	٩	توبة	توبة			من ان على	من ان على
٢٦	١	وجاء من مريده	وجاء من مريده	٢٢	٥	عن على	عن على
٢٦	٥	ان سيدنا المذكور	ان سيدنا المذكور	٢٢	٢	يا على	يا على
٢٦	١٤	والله ربه	في الحديث	٢٥	١	مدى الناس	مدى الناس
٢٦	٢	ماتوا حكمه	ماتوا حكمه	٢٥	١٠	مناجاة	مناجاة
		بكره	بكره	٢٥	١٤	وسعة	وسعة
		عكره	عكره	٢٥	١٤	قصب	قصب
		الظاهر	الظاهر	٢٥	١٠	ما جاء من الانبياء	ما جاء من الانبياء
		حادث	حادث			الانبياء	الانبياء
٢٦	٥	وما جعل الشارح	وما جعل الشارح	٢٥	١٠	ولادة من المؤمنين	ولادة من المؤمنين
		بالنكاح	بالنكاح	٢٥	١٠	ولادة من المؤمنين	ولادة من المؤمنين
٢٦	٥	طائفا	طائفا	٢٥	١٠	ولادة من المؤمنين	ولادة من المؤمنين
٢٦	٢	والصحر	والصحر	٢٥	١٠	صالح	صالح
٢٦	٣	وعند الميادين	وعند الميادين	٢٥	١٠	ولادة من المؤمنين	ولادة من المؤمنين
٢٦	٣	الكفر بعد الايمان	الكفر بعد الايمان	٢٥	١٠	ولادة من المؤمنين	ولادة من المؤمنين
		تدري	تدري	٢٥	١٠	عليه وسلم	عليه وسلم
٢٦	٩	الاستغفار	الاستغفار	٢٥	١٠	ابن حجر	ابن حجر
٢٦	١٤	رويت	رويت	٢٥	١٠	من الدين	من الدين
٢٦	١	من روى	من روى	٢٥	١٠	بعد وجوده	بعد وجوده
٢٦	١	من روى	من روى	٢٥	١٠	صلاته عليه وسلم	صلاته عليه وسلم
٢٦	١	من روى	من روى	٢٥	١٠	وجاء من مريده	وجاء من مريده

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲۶	على فخذى	على فخذى	۸	۲۶	منسوب	منسوب
۱۵	۲۶	تخفيف	لانه تخفيف	۱۰	۲۶	نبيهم	نبيهم
۲	۲۶	رجلا	رجل	۱۱	۲۶	وجاء من مريده	وجاء من مريده
۳	۲۶	من شعراته	من شعرات	۱۳	۲۶	بان الزجر والتعزيم	بان الزجر والتعزيم
۱۰	۲۶	يتفرع	يتفرع كثير الفروع	۵	۲۵	لانه قائل	لانه قال
۱۲	۲۶	معنا	معنى	۵	۲۵	الكراهية	على الكراهية
۱۳	۲۶	والظاهر	والظاهر	۱۱	۲۵	حرمنا لغير عينها	انه قال حرمنا لغير عينها
۱۵	۲۶	خا يي	خا لى	۱۳	۲۵	تاتون	اتاتون
۱۰	۲۶	بوجود	لوجود	۶	۲۶	هم العادون	فالولئك هم العادون
۱۱	۲۶	وانتفاع	وانتفاع	۸	۲۶	وايضاً شهد جمال الدين	وشهد جمال الدين
۱۲	۲۶	وبعض مالا	وبعض مالا فلا	۱۰	۲۶	اربعة	الاربعة
۸	۲۶	او صرح	وان صرح	۱۰	۲۶	قصودا	قصود
۸	۲۶	بعضه ايماناً به	بعضه ايماناً به	۱۳	۲۶	وفيها رجل	رجل
۱۱	۲۶	يكفر	انه يكفر	۱۴	۲۶	وفيها رجل	رجل
۱۱	۲۶	الكفر والجد	الكفر والجد	۱۵	۲۶	لاحكمة فيه	لاحكمة فيه يكفر
۱	۲۶	الحق واحد	الحق واحد	۱۲	۲۶	وان الله تعالى	وان الله تعالى
۲	۲۶	يترد	يترد	۳	۲۶	الجارجة	الجارجة
۳	۲۶	فتكذب	بتكذب	۶	۲۶	اذ قال الله تعالى	اذ قال الله تعالى
۵	۲۶	وقاله المعتزلة	وقاله المعتزلة	۸	۲۶	عما جاء	كما جاء
		هو قبيح	هو امر قبيح	۳	۲۶	بهذا العلم فالشمس لا تشرق	بهذا العلم فالشمس لا تشرق
۶	۲۶	والاخفاء	والاخفاء	۱۱	۲۶	ان الله تعالى	ان الله تعالى
۶	۲۶	ولو انهم ائبته	ولو انهم ائبته	۸	۲۶	ولانقص الله تعالى	ولانقص الله تعالى
۹	۲۶	بالنسبت	بالنسبة	۱۱	۲۶	هدم لاساس الدين	هدم لاساس الدين
۱۱	۲۶	قد ورا	قد ورا	۱	۲۶	فشتان بينهما	فشتان بينهما
۱۳	۲۶	الاخفاء	الاخفاء	۸	۲۶	فى الملل	فى الملل
۱۵	۲۶	ظاهر	وهو ظاهر	۹	۲۶	لم يقدر	لم يقدر
۱۵	۲۶	قد ظهر	فقد ظهر	۱۳	۲۶	ما سئل العلامة شراً	سئل العلامة شراً
۲	۲۶	باسم الكتاب	باسم الكتاب			بسمي قال	بسمي قال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲۶	على فخذى	على فخذى
۱۵	۲۶	تخفيف	لانه تخفيف
۲	۲۶	رجلا	رجل
۳	۲۶	من شعراته	من شعرات
۱۰	۲۶	يتفرع	يتفرع كثير الفروع
۱۲	۲۶	معنا	معنى
۱۳	۲۶	والظاهر	والظاهر
۱۵	۲۶	خا يي	خا لى
۱۰	۲۶	بوجود	لوجود
۱۱	۲۶	وانتفاع	وانتفاع
۱۲	۲۶	وبعض مالا	وبعض مالا فلا
۸	۲۶	او صرح	وان صرح
۸	۲۶	بعضه ايماناً به	بعضه ايماناً به
۱۱	۲۶	يكفر	انه يكفر
۱۱	۲۶	الكفر والجد	الكفر والجد
۱	۲۶	الحق واحد	الحق واحد
۲	۲۶	يترد	يترد
۳	۲۶	فتكذب	بتكذب
۵	۲۶	وقاله المعتزلة	وقاله المعتزلة
		هو قبيح	هو امر قبيح
۶	۲۶	والاخفاء	والاخفاء
۶	۲۶	ولو انهم ائبته	ولو انهم ائبته
۹	۲۶	بالنسبت	بالنسبة
۱۱	۲۶	قد ورا	قد ورا
۱۳	۲۶	الاخفاء	الاخفاء
۱۵	۲۶	ظاهر	وهو ظاهر
۱۵	۲۶	قد ظهر	فقد ظهر
۲	۲۶	باسم الكتاب	باسم الكتاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۳	۱	الو لا یعلق	الو لا یعلق	۶۱	۶	سبت	سبت
۵۳	۳	ومن لازم	ومن لوازم	۶۱	۵	وجاہ من مریدہ	وجاہ من مریدہ
۵۳	۴	لما لا یصل	لما لا یصل	۶۲	۱	او کذب	وان کذب
۵۳	۱۲	فانظر عا	فانظر عی	۶۲	۳	علیہ وسلم	علیہ وسلم
۵۴	۱	وجاہ من مریدہ	وجاہ من مریدہ	۶۲	۹	امامیہ	امامیہ
۵۴	۹	متوطن	متوطن	۶۳	۱	جن مثل قمر یقذف	جن مثل قمر یقذف
۵۴	۱۱	قال لا اله الا الله	قال لا اله الا الله	۶۳	۱۲	بعض المشککین	بعض المشککین
۵۵	۵	بشریعة	بشریعة	۶۳	۱۳	او علی الجوعی	او علی الجوعی
۵۴	۹	مکرم من استقام	مکرم من استقام	۶۳	۱۴	او لصر من الله	او لصر من الله
		تکرم من استقام	تکرم من استقام	۶۳	۲	سوا لان ملطغان	سوا لان ملطغان
۵۴	۲	ولو یقر	ومن لو یقر	۶۳	۹	وجاہ من مریدہ	وجاہ من مریدہ
۵۵	۱۵	نیزتہ قبل	نیوتہ	۶۵	۱	لانعتاد	لانعتاد
۵۵	۵	وین صوره	وین صاحبہ	۶۵	۱۳	جمال الدین خالی	جمال الدین خالی
۵۵	۹	باسرہ لا کفر	باسرہ کفر	۶۶	-	وجاہ من مریدہ	وجاہ من مریدہ
۵۵	۱۰	وجعل المشکوکین	وجعل المشکوکین	۶۶	۲	یکون کفر	یکون کفر
۵۵	۲	ان یقول	ان یقولوا	۶۶	۵	فلم یزلزلت	فانتهت الموت
۵۶	۲	طیہ	طیہ	۶۶	۱	ان قال لہ انقلون	ان قال لہ انقلون
۵۶	۳	الکعب	لکعب	۶۶	۲	فکتب علی محمد	فکتب علی محمد
۵۶	-	بیال یمن	بیالی یمن	۶۶	۳	ان جلدو	ان جلدو
۵۶	۵	بیال	بیالے	۶۶	۱۲	هذا القول کفر	هذا القول کفر
۵۶	۱۲	فادوت	فادوت	۶۶	۱۵	لترکان	ارکان
۵۶	۱۳	بیال	بیالے	۶۶	۴	والرضاء بالکفر	والرضاء بالکفر
۵۶	۲	للمس لائتہ	للمس لائتہ	۶۶	۱۲	لذا الخن وھیدل	لذا الخن واکبر
۵۶	۵	یحیب	یحیب	۶۶	۲	امانتک الله	امانتک الله
۵۶	۹	لریحیب	لریحیب	۶۶	۹	لا یسحقن الکفر	لا یسحقن الکفر
۵۶	-	فرقہ	فرقہ	۶۶	۱	وجہوا کون	وجہوا کون
۵۶	۳	من یسقم	من یسقم	۶۶	۲	یسوقو جرو	یسوقو جرو
۵۶	۱۱	فانہ	فانہم	۶۶	۱۱	قول القاسم قرآن	قول القاسم قرآن